

قیام ایران

پیوند

قیام ایران ونهضت

خوشوقتیم که می توانیم تحول تازه ای را در انشای قیام ایران به اطلاع خوانندگان گرامی برسانیم . ما ، اینک به مرحله نهائی مبارزه پا گذاشته ایم و در این مرحله ، اتفاق و اتصال کامل ویی خدشه همه نیروهای ملی ، به نحوی که از هدر رفتن حتی کوچکترین جزئی از انرژی ها ، احتراز شود ، حائز کمال اهمیت است . بر اساس این ضرورت ، شورای نویسندگان " قیام ایران " و شورای نویسندگان " نهضت " که ، از آغاز انتشار این دوشنبریه ، دقیقاً " در یک راه و یک جهت و با آرمان واحد استقرار کیمیت ملی در ایران پیش رفته اند ، از چندین پیش در زمینه پیوسته کردن کوشش های خود ، به گفتگو پرداخته بودند .

جامل گفتگوها ، این شد که در این مقطع حساس زمانی ، مصلحت مبارزه مقدسی که در پیش است ، اقتضای کند که دو گروه ، برای نیل سریع تر به مقصد ، پهلو به پهلو و دست در دست یکدیگر حرکت کنند . در نتیجه درباره پیوند دوشنبریه ، و در واقع افزوده شدن یکی از دوشنبریه بردیگری - که شامل مباحث و مقالات و تفسیرها و خبرهای هردو باشد - اتفاق نظر حاصل شد .

موضوع به صورت پیشینها دوشنبریک شورا های نویسنده گان دوشنبریه ، در مرجع ذیصلاح نهضت مقام و مست ملی ایران مطرح گردید و مورد تصویب قرار گرفت . مایه خوشوقتی است که امروز می توانیم این تحول تازه را ، که امید بسیار به موفقیت آن داریم ، رسماً اعلام نمائیم .

لازم به یاد آوری است که نشریه جدید حاصل پیوند قیام ایران و نهضت - بطور هفتگی انتشار خواهد یافت ، دارای قطب مناسب تر و صفحات بیشتری خواهد بود و در آن ، علاوه بر مقالات و مباحث کنونی دوشنبریه ، صفحات تازه ای به بحث ها و تفسیرهای سیاسی و اقتصادی ایران و جهان

یادآوری به خوانندگان

شماره آینده ما ، که حاصل پیوند " قیام ایران " و " نهضت " خواهد بود ، با قطع جدید در هفته سوم آبان ماه ۱۳۶۴ منتشر خواهد شد . از مشترکین محترم خود تقاضا داریم در صورتیکه ، پس از تغییر و تحول جدید ، اتفاقاً ، در وصول نشریه تاخیر یا بی نظمی ملاحظه نمایند ، مراتب را بلافاصله به ما اعلام دارند .

از: نوادروحانی

آئین میتراگرایی

قسمت ششم

ما مفاصین این بشت را زیر چند عنوان از قطعات مختلف سرود استخراج می کنیم و به ترتیب شرح می دهیم .

مقام میترا:

اهورا مزدا می گوید آنگاه که من مهر را آفریدم اورا مانند خود در خورستان و نیایش آفریدم .

جلوه گاه میترا:

پهنای زمین جلوه گاه او است . آفریدگار (اهورا مزدا) آرا مگاه مهر را در بالای کوه بلند و درخشان قرار داد یعنی آنجا که نه شب است نه تاریکی و نه باد سرد و گرم ، نه ناخوشی ، نه آلتش اهریمنی ، از زبر آن کوه (البرز) مه برنخیزد از آنجا است که مهر سراسر جهان را می نگرد . آن ایزد توانای مینوی پیش از بر آمدن خورشید تیز اسب بر زبر کوه (البرز) بر می آید .

نقش میترا:

مهر ایزد پاسبان عهد و میثاق است - عهد و پیمان با هر کس بسته شود درست است خواه با مزدا پرست خواه با پیغمبر و دین دروغین - کسی که پیمان شکنند و مهر را بیا زارد به گناه بزرگ آلوده شود - مهر هماره به پای ایستاده پاسبان دلیر و بیدار است ، هیچگاه به خواب نرفته ، زنده دل و

بقیه در صفحه ۶

اختصاص خواهد یافت . ضمناً تریبون آزاد نشریه جدید ، محلی برای درج نظرات همه افراد و گروه های موافق و مخالف خواهد بود .

در پایان متذکر می شویم که به مناسبت تدارک این تجدید و تحول به نحوی شایسته ، شماره آینده قیام ایران ، در تاریخ جمعه ۱۳ آبان ۱۳۶۴ منتشر نخواهد شد و نشریه تازه ، در موعد انتشار شماره بعدی ما ، به دست خوانندگان محترم خواهد رسید . طبیعی است که مطالب دنیا لسه دار کنونی ما را در نشریه جدید خواهید خواند .

از: ح . مشکان

بی نهایت وقاحت

عظمت و ابهت وقاحت آخوندهای حاکم بر ایران ، با هیچ مقیاسی قابل اندازه گیری نیست . آیت الله حسینعلی منتظری امید آینده مستضعفان عالم ، اخیراً گفت : " ما نباید از استقامت و استقامت و باید راه را برای انتقام دین باز بگذاریم " . میرحسین موسوی نخست وزیر جمهوری اسلامی! ز این هم جلوتر رفت و گفت :

" ما بارها از مطبوعات خواستیم که با انتقاد را بگنایند و بگویند آنها گفته ایم که دولت کاملاً برای تحمل انتقاد آماده است چون اگر انتقاد دنیا باشد به سوی خودگامی و فساد خواهیم رفت . البته مردم ایران به حرفها می خندند . مردم می دانند که شیخ منتظری و موسوی خامنه ای و عروسک های دیگری که گاهی بر حسب مقتضیات چنین سخنانی بر زبان می آورند ، خودشان به یک کلمه از آنچه می گویند عقیده ندارند ."

بقیه در صفحه ۲

نامه ای از تهران

غصه برای خارک

هفته گذشته نامه ای از یکی از پزشکان سرشناس تهران به دفتر اروپائی رادیو ایران رسید که نویسنده ، درباره یکی از برناجه های رادیو ایران - راجع به بیمارانی که جزیره خارک - اظهار نظر کرده است .

ما عین نامه ایشان را به احترام آزادی عقیده درج می کنیم و یادآوری می نمائیم که در برنامهمورد بحث ، بمنظور اطلاع ملت ایران ، جزئیات خرابی های بیمارستان خارک و میزان خسارات وارده بر تاسیسات نفتی - که حکومت ملایان سعی در پنهان کردن آن دارد - مورد بررسی قرار گرفته بود .

بقیه در صفحه ۲

امام و تلخی واقعیتها

است ، تعبد محض را که پذیرفتی ، مشیت را هم بپذیری . نه جان بپذیری . اما در کنار این قضایا ، ظاهراً کوتاه مدتی است که امام خود دریافته است : بمرور ایام از هیبت نفس گیر او کاسته می شود و چرخ اما متشبهه هنجار نمی چرخد .

زمانی بود که به آسانسی نوشیدن یک جرعه آب ، زبان های دراز را قچی می کرد .

" آیت الهی " را که در سلسله مراتب آخوندی بارها و بارها برای او پیشی داشت به اشارهای بر زمین می کوبید و نفسش را می برید . بار غاردها ساله را بی آنکه ذره ای روی کمرش ها و سینه چاک زدن ها و جادو درانی های او حساب کند ، به جوخی اعدام می سپرد . حالا چه رسد به جوجه مدعیانی مانند رجوی که در گرما گرم تاختن ، وجود عاریتی خود را فرا موش کردند و طبعاً " به تلنگری به قعر لجنزار پرتاب شدند .

بقیه در صفحه ۳

از: ایرج محسنی

هروری در تاریخ

انقلاب مشروطیت ایران

آخرین قسمت

شاه در باغشاه

رفتن محمد علی شاه به باغشاه ، با صحنه سازی غریبی همراه بود .

صبح روز پنجشنبه ۱۴ خرداد ۱۲۸۷ ، ناگهان غوغائی از مرکز شهر برخاست . یک دسته از سربازان سیلاخوری ، فریاد کشان و نعره زنان به خیابان ها ریختند و آواز " بگیرو ببند " راه انداختند . به هر کسی که رسیدند مضر و بی اختیار کردند . گاه تیرهایی به هوا شلیک میکردند . پشت سر آنها دوفوج قزاق سوار ، با یک عراده توپ در جهت مجلس شورای ملی برای افتادند . همان موقع یک تیپ قزاق پیاده میدان توپخانه را اشغال کرد .

این سروصداها و جنبش های غیرعادی همه را به وحشت انداخت بطوریکه دکان ها بسته و مدارس تعطیل شد و مردم به طرف خانه های خود می دویدند .

در گرما گرم این آشفتگی ، شاه نشسته در کالسه کش اسب ، سلطنتی از کاخ بیرون آمد . لبها خوف و شامال ، شمشیر بدست و طرف کالسه می تاختند و قزاق های سوار در جلو و عقب کالسه حرکت می کردند .

شاه به این ترتیب به قزاقخانه رفت و از آنجا به باغشاه روانه شد .

آن دسته از قزاق ها که به طرف بهارستان رفته بودند ، از جلوی مجلس گذشتند ولی حمله ای نکردند . کم کم آرامی پدید آمد و سربازان و درباریان هرجا بودند ، دسته دسته بطرف باغشاه رفتند .

همان روز قورخانه و افزار جنگ به باغشاه برده شد . و سیم های تلگراف را قطع کردند که خبری به شهرستانها

بقیه در صفحه ۴



بقیه از صفحه ۱

بی نهایت وقاحت

هنر بزرگ این دارو دسته وقاحت در دروغ گوئی است. از نظر آنها دروغ گفتن حدود مرزی ندارد. گوبلز وزیر تبلیغات آلمان هیتلری که عقیده داشت دروغ های بزرگ را مردم آسان تر بیاور می کنند و موثرترین تبلیغات آنست که بر دروغ های بزرگ استوار باشد، در هنر دروغ گوئی و دروغ پردازی طفل ابدخووان مکتب آخوندها نیز محسوب نمیشود. گوبلز با همه تهورش در بی نهایت دروغ، کجا جرات داشت مانع حجت الاسلام رفسنجانی سینه اش را جلو بدهد و در حالیکه به لولول مسلسل تکیه کرده است ادعا کند انتخابات ریاست جمهوری در ایران از انتخابات آمریکا و انگلیس و فرانسه آزاد تر بوده است.

شیخ رفسنجانی، این صاحب رکورد وقاحت آخوندی، که به مصداق آیه " یعرف المجرمون بسیماهم"، تمام خیانت درونی او را از بروش میتوان تشخیص داد، در خطبه نماز جمعه گفت:

" در آمریکا کمترین اتفاق می افتد در یک انتخابات، یک کاندیدا پیش از صمت در صدارت را کسب کند و معمولاً این نسبت بین چهل تا پنجاه درصد است. در دیگر کشورهای اروپائی که داعیه آزادی و دموکراسی دارند نیز وضعیت به همین منوال است."

از این مقدمه، آقای شیخ نتیجه گرفت که چون از بیست میلیون ایرانی و جدرایط، چهارده میلیون

در انتخابات شرکت کرده اند و این چهارده میلیون، دوازده میلیون به حجت الاسلام خامنه ای رای داده اند پس انتخابات در جمهوری اسلامی مردمی ترین و صحیح ترین و سالم ترین انتخابات روی زمین محسوب می شود!

ایکاش شیخ رفسنجانی برای لجن مال کردن سیستم انتخاباتی در آمریکا و اروپا، روی جنبه های دیگری انگشت میگذارد چون تصادفاً "آمار رای دهندگان و نسبت آراء از دلایل بارز آزادی انتخابات در کشورهای دموکراسی است.

در کشورهای که شیخ رفسنجانی اشاره می کند حتی حساب یک رای هم روشن است. در این کشورها هرگز اتفاق نمی افتد که یک کاندیدا با نود و گاه نود و هشت درصد مجموع آراء حائز اکثریت شود. در اغلب موارد کاندیداها با اختلاف ناچیزی برنده یا بازنده میشوند و کاندیدای شکست خورده معمولاً " اولین کسی است که پیروزی رقیب خود را برسمیست می شناسد، به او تبریک میگوید چون در صحت جریان انتخابات برای هیچکس ذره ای تردید وجود ندارد.

در کشورهای که شیخ رفسنجانی اشاره می کند انتخابات چیزی با لاترازد دولت و اقتدار دولتی است. اگر غیر از این بود و دولتی که انتخابات را انجام میدهد قادر بود مستقیم یا غیر مستقیم کمترین اعمال نفوذی در انتخابات

بکند، همانند جای دیگر همیشه کاندیدای دولتی با نود و چند درصد آراء پیروز میشود و هرگز حکومت از این جذب به آن حزب انتقال نمی یافت.

در دنیا سیاست دروغ گفتن سابقه دیرینه دارد. دروغگو و ریاکار در میان اهل سیاست فراوان دیده شده است و حتی بعضی از مشاهیر دروغ های سیاسی را تا حدی مباح دانسته اند و لسی شگفتی آور اینست که زعمای جمهوری اسلامی، در خطبه های نماز جمعه دروغ گفتن را جایز می شمارند. آنها به عنوان امام جماعت، وضو میگیرند و به نماز می ایستند و دروغ های راکسه می خواهند بیافند با لفظ " بسم الله الرحمن الرحیم" آغاز می کنند.

رفسنجانی و منتظری و خمینی و خامنه ای و امثال آنها از آزادی انتخابات و آزادی مطبوعات چه می فهمند؟

در آمریکا که آقای خمینی آن را شیطان بزرگ میخواند، رئیس جمهوری مقتدر، ریچارد نیکسون، وادار شد با چشم گریان از مقام ریاست جمهوری استعفا کند. زیرا تنی چند از طرفیان وی در جریان انتخابات ریاست جمهوری با نصب وسایل استراق سمع در ساختمان واشنگتن به مذاکرات حزب رقیب گوش کرده بودند. در قانئون " شیطان بزرگ" چنین عملی یک جنایت نا بخودنی محسوب میشود و حال آنکه در حکومت الهی آقای خمینی، حتی دارو دسته مفلوک نهفت آزادی که بارها و بارها نسبت به رژیم ظاهر چا کری کرده اند، وقتی برای یک سخنرانی معمولی

آن هم به مناسبت پیوسته روزی انقلاب اسلامی - دورهم جمع میشوند، چاقو کشان و چماق داران رژیم، روز روشن از دیوار ساختمان بالا میروند و آن چهار نفر شاخ شکسته ای را که در آنجا گرد آمده اند، شل و پیل میکنند و بساط شان را به هم می ریزند و فاتحه ها میگیرند. داستان " واترگیت" به وسیله دوروزنا منوین افشاء شد و دولت ریچارد نیکسون نتوانست در راه تحقیقات این دوروزنا منوینگار که به سقوط رئیس جمهوری و حبس تعدادی از مقامات کاسخ سفید منتهی شد، کمترین مانعی ایجاد کند.

همین روزها فرانسه - با بقول آقای خمینی شیطان کوچک - شاهد ماجرای مشابهی است. مطبوعات فرانسه نگذاشتند ماجرای غرق کشتی " گرین پیس" که در منطقه آزمايشات اتمی فرانسه در اقیانوس کبیر غرق شد، بصورت یک معما باقی بماند. آنها دولت فرانسه را وادار کردند که اقرار کند کشتی گرین پیس بدست مأمورین سازمان ضد جاسوسی فرانسه و بدستور مقامات مسئول دولتی غرق شده است. اعترافی که حکومت سوسیالیست ها را با بحرانی سخت روبرو ساخته است ولی از نظر ملت های آزاد، اگردهها میتران و نیکسون قربانی شوند ارزش آن را دارد که آزادی پایدار بماند و کشور در سایه آن از رشد و امنیت واقعی برخوردار باشد.

آیت الله منتظری و شیخ رفسنجانی و میرحسین موسوی، مثل همه عملده و اکره جمهوری اسلامی، میدانند و خوب میدانند که گشودن " باب انتقاد" با گشودن باب دوزخ به

روی آنها مساوی است، به همین علت است که همه روزها مه را یکجا و در بست دولتی کرده اند. اما آنچه به وقاحت آنها پهلومیزند حماقتشان است.

دوباره فرموده " نخست وزیر جمهوری اسلامی را مرور کنید. بارها از مطبوعات خواسته است که " باب انتقاد" را بگشایند. و برهانش برای این طلب اینست که " اگر انتقاد دنیا شد به خودکامگی و فساد خواهیم رفت. آخوندکلاهی موسوی خامنه ای چه کسی را میخواهد فریب دهد؟ دنیا را؟ ... کدام دنیا را؟ کدام آدم خامی در کدام گوشه

برت دنیا است که نداند وقتی یک دولت اداره روزنامه ها را یکجا و در بست، خود برعهده گرفت و عملده و اگره خود را بعنوان مدیر و سردبیر و نویسنده و خبرنگار بر آنها گذاشت، حتی لفظ " انتقاد" از معنی خالی میشود؟!

کدام چشم و گوش بسته ای در کدام بیغوله فراموش شده ای است که نداند خودکامگی و فساد در جمهوری اسلامی حدود زمینی شناسد؟

آقای میرحسین موسوی، مثل همه تعزیه گردانان جمهوری اسلامی، " باب انتقاد"، اگر در مطبوعات دولتی شوخی است، در سراسر مملکت بسیار رجدی است. و میلیونها ایرانی، علی رغم مسلسل های آماده به شلیک مأمورین رژیم، بر حکومت جا بروفا سداخوندها علنا " نه تنها انتقاد، که تفل و لعنت می کنند و برای باز یافتن آزادی و حق انتقاد در مطبوعات واقعی، به کندن گور رژیم همست گماشته اند.

بقیه از صفحه ۱

غصه برای خارگ

نامه ای از تهران از دکتر ح.ص.

آنچه چند روز پیش، در رادیو ایران، درباره ویرانی خارگ گفتید، شنیدم. حق باشماست، از ویران شدن خارگ و تاء سیسات آن گردملالی بر خاطر آخوندهای حاکم نمی نشیند. زیرا نه در ایجاد آن زحمتی کشیده اند و نه از جیبشان دیناری بابت ایجاد این ثروت ملی خرج کرده اند.

کاملاً صحیح است. این ها که هیچ وقت به عمرشان یک شاهی مالیات نپرداخته اند و از مالیات کشاورز و کارگر، مفت خورده و خوابیده اند، دلشان برای خارگ نمی سوزد.

اما می خواهم عرض کنم فقط این ها نیستند که دلشان برای خارگ نمی سوزد. من هم - که پزشک هستم و مالیات داده ام و از مالیات کشاورز و کارگر مفت خورده ام - در این احساس یابی احساسی، یعنی " دل نسوختن" برای خارگ با آنها شریک هستم.

من اگر امکان نشر را داشتم، خودم به جای دشمن تاء سیسات خارگ را، برای نجات مملکت، منفجر

می کردم. شبیه آن کاری را می کردم که ژنرال روستوپشین روسی کرد. در ۱۸۱۲ وقتی ارتش بزرگ ناپلئون پشت دروازه مسکورسید، رستوپشین، با کمک آن معدود اهالی، که بعد از تخلیه مسکو، هنوز در آنجا مانده بودند، شهر را آتش زد. یکی از بزرگترین و آبادترین شهرهای امپراتوری عظیم روسیه به ویرانه سوخته ای تبدیل شد. چرا؟

آیامی شود فکر کرد که ووطنش را دوست نداشت و دلش بحال شهر مسکو نمی سوخت؟ این آدم در برابر یک دوراهی قرار گرفته بود: یا شهر را بسوزاند و قوای مهاجم را مجبور بدترک خاک وین کند و یا، برای مدتی غیر قابل پیش بینی، زنجیر امارت را به گردن بگیرد و مهم تراز آن، از قومیت و ملیت و زبان و فرهنگ روسی چشم ببوید.

انتخابش را - که به یقین سخت دردناک بود - کرد، شهر را سوزاند و عزیز تر و شریف تر از شهر امارت نجات داد. ارتش ناپلئون نتوانست در شهری که سه چهارم سوخته بود،

بماند. در نتیجه با ذلت و خواری مراجعت کرد و شهر مسکو از نو، بسرعت، ساخته شد.

امروز دشمنان ما، نه پشت دروازه، که در خانه ما هستند. جنگی خانمانسوز را وسیله بقاء خود کرده اند. جنگ دنیائی مصیبت ورنج بسیار آورده است. صدها هزار کشته و دهها هزار معلول بجا گذاشته است، اما این همه مصیبت نیست. این ها در تدارک فاجعه بزرگ تری هستند که می تواند میلیونها معلول فکری بجا بگذارد.

آخوندهای حاکم در کار گل مال کردن فرهنگ ما، تاریخ ما، تمدن ما، هستند و این ها داروندار ما است. اگر با وجود مارک توحشی که به علت وجود خمینی و دارو دسته اش به پیشانی ما خورده - هنوز جرئت می کنیم بگوئیم ایرانی هستیم از برکت بارگوان ارشیه تمدن و فرهنگمان است. بدون این سرمایه چه تفاوتی بین ایران و اوگاندا وجود خواهد داشت؟ این ها می گویند و فرمان میدهند:

همه چیز را فراموش کنید. شما هیچ چیز نداشتید، اگر هم چیزی نداشتید، از جزیره العرب برای شما به ارمغان آورده اند.

حالا برای من و امثال من، یک طرف جزیره خارگ و سی یا چهل، یا پنجاه میلیارد دلار تاء سیسات آن است که اگر تا آخرین پیچ هم بسوزد و ذوب بشود، تازه به آن وقتی برمی گردیم که خارگ جز کمی خرما و مرکبات حاصلی برای ما نداشت و خیلی سریع تراز بیست و پنج سال پیش می توانیم دوباره به مرکز صدور نفت مبدلش کنیم.

اما در طرف دیگر، ایرانی بودن و ملیت و همه میسرات فرهنگ و تمدنم قرار دارد، که می خواهم حفظ کنم و برای فرزندم به ارث بگذارم. می خواهم فرزندم بماند، " گذشته" و افتخاراتش را عزیز بدارد، " حال" را زندگی کند، شاد باشد، بخندد، لذت حیات را بچشد، به " آینده" فکر کند، درس بخواند و همراه و همگام کاروان بشریت متقدم، به طرف قله های علم پیش برود.

اما این ها می خواهند و را بکشند، زهری به نام شریعت شهادت به حلقش کنند و اگر زنده اش بگذارند، روحش را بکشند، از او یک معلول فکری و یک موجود بی هویت بسازند که گذشته ندارد، حال او باید به عبادت و عبودیت و اعتراف از زیبایی های زندگی بگذرد، تمام

عمر تنش از وحشت و دهشت روز عذاب بگذرد.

می خواهند با انباشتن خرافات در مغزش، عزت تعقل و تفکر و شرف انسان بودن را از او بگیرند. و برای رساندن این بار سنگین به سر منزل مقصودشان، به جنگ نیاز دارند و جنگ به ایستگاه نفت گیری خارگ محتاج است!

با وجود این متوقعید که برای خارگ و تاء سیساتش غصه بخورم؟

رادیو ایران

ساعت های پخش برنامه ها

برنامه اول

ساعت ۷/۳۰ تا ۸/۳۰ و ساعت ۱۷ تا ۱۸ به وقت تهران: روی امواج کوتاه ردف های ۲۵ متر (فرکانس ۱۱۷۵۰ کیلوهرتز) و ۲۱ متر (فرکانس ۹۵۸۵ کیلوهرتز) (۱۵۱۲ کیلوهرتز) و ۲۱ متر (فرکانس ۲۱۷۰ کیلوهرتز) و ۲۲ متر (فرکانس ۲۲۶۷ کیلوهرتز)

برنامه دوم

ساعت ۸/۳۰ تا ۶/۳۰ روی امواج کوتاه ردف های ۲۵ متر (فرکانس ۱۱۶۲۰ کیلوهرتز) و ۲۱ متر (فرکانس ۹۲۰۰ کیلوهرتز) و ساعت ۲۲ تا ۲۲/۵۵ به وقت تهران: روی امواج کوتاه ردف های ۲۵ متر (فرکانس ۱۱۶۲۰ کیلوهرتز) و ۲۱ متر (فرکانس ۱۵۶۵۰ کیلوهرتز) (از نیم ساعت اول)



بقیه از صفحه ۱

امام و تلخی واقعیت‌ها

ولی امروز "امام" به چشم خودمی بیند که در اطلسوار پاره‌ای از پامنبری‌ها دیگر از آن اطاعت و عبودیت محض نشانی نیست. با گوش خودمی شنود که آن الدرهم‌های هراس‌آور، تنی را نمی‌پسندد - حتی روضه‌خوانی‌های دربارش در مقابل او بهم می‌پیچند - در شورای اسلامی یک بگوها روبا فزایشند - آخوندهائی که به عنایت خود او به آلف و علوف رسیده‌اند سربه کج تابی گذاشته‌اند. رفیقان قافله بی پروا یکدیگر را به دزدی و ارتش‌ساز و غمب‌متهم می‌کنند. زبان‌ها در ازولی ساطسور اما مت‌کند شده است. محفوظات ذهنی و روزنامه‌های سالهای اول "نخستین حکومت‌الله" برای تغییر حال روشن ترشادات می‌دهند. تبدیل عبارات ترس‌آور امام در آن روزگار به عبارات "ملایم و پندآموز" امروز قیاس را کامل می‌کند.

مثلاً آن زمان که بنی صدر هنوز در بارگاه ولایت منزلتی داشت، در مقابل "سودان" و "خرده‌گیسران" بدینگونه از تغییر امام مدد می‌گرفت:

"جناب آقای رئیس‌جمهور (بنی صدر) به نمایندگی از طرف اینجانب به فرماندهی کل قوا منصوب شده‌اند و هر کس در هر مقامی شرعاً باید ایشان را تاءکید کند" - از پیام نوروزی خمینی، اول فروردین ۱۳۵۹.

و یا:

"اینکه بعضی‌ها با رئیس‌جمهوری (بنی صدر) مخالفت می‌کنند، کارشکنی میکنند، اینها را اشخاصی که تعهد با اسلام ندارند تحریک می‌کنند چه از خارج و چه از داخل، به جان هم میاندازند آنها را برخلاف مصالح کشور" از سخنان خمینی در ملاقات با کارگران ذوب‌آهن ۱۵ بهمن ۱۳۵۹ طبیعی است که در آن ایام "مخالفین" هم به هوش بودند که رفای خاطر امام همانا جفت کردن دهان‌ها است و میدانستند که اتهام (نقض تعهد در برابر اسلام) به چه مکانات سنگینی می‌انجامد. و اما رندان همچنان پیله کردند تا سرانجام به ذهن امام خوراندند که "رئیس‌جمهوری" نااهلی نشان داده و با از گلیم خود فراتر گذاشته است، امام هم به کرسی غضب‌نشست و شمشیر را از چپ بست و بقیه‌ی قضا یا روشن است و نیازی به تفصیل ندارد.

"اینها (بنی‌صدر و همکاران) - از اول معلوم شد که بنی‌سای شیطنت داشتند. این دولت‌های بزرگ از اولی که نقشه‌ی استعمار همه‌جا را کشیدند در هر جایی ما موری‌دارند - باید خیلی به این معنی توجه داشته باشید که اینها از آنها چیزی نباشد در شان آنها ..."

از عبارات خمینی در ملاقات با افسران و درجه‌داران شهربانی، سوم شهریور ۱۳۶۰

صورت امام در آن روزگار ان چنین بود.

اما این روزها، آن حال و هوا دگرگون شده و پیداست که امام نیز خود از چرخش اوضاع و شیوع زبان درازیها بی‌خبر نیست. اما چه کند که دیگر از آن خرناسه‌ها کاری بر نمی‌آید.

عبارات همین فتواشیه و چگونگی صدور آن را با جمملات و اطوار آمرانه و پتک وار گذشته‌اش مقایسه کنید: دیگر نشانی از آن دندان‌ها و چنگال‌های تیز و خون‌آلود نمی‌یابید:

۱۳۵ تن از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، هوا خسواه ابقای میرحسین موسوی که در جنگ با حریفان فرومانده و هوای نامساعد را بکوشیده‌اند، به قصد چاره‌جویی، پیرمرد را به صدور فتوا و در واقع "توصیه‌نامه‌ی" بسود موسوی برمی‌انگیزند. از او استفتا می‌کنند تا نظر صریح خود را درباره‌ی ابقاء میرحسین موسوی در سمت نخست‌وزیری اعلام دارد و او ناچاراً لحنی "خداپسندانه و پندآموز" و نه تحکم و تهدید، در پاسخ می‌نویسد:

"... اینجانب چون خود را موظف به اظهار می‌دانم به آقایانی که نظر خواسته‌اند... عرض کردم آقای مهندس موسوی را شخصی متدین و متعهد و در وضع بسیار پیچیده‌ی کشور دولت ایشان را موفق می‌دانم و در وضع حاضر تغییر آنرا صلاح نمی‌دانم" و بلافاصله اضافه می‌کند "ولی حق انتخاب با جناب آقای رئیس‌جمهور و مجلس شورای اسلامی محترم است"

می‌توانیم این سیاست "به نعل و به میخ" و با اصطلاح آخوندی "شیوه‌ی لیت و لعل" را با آن خرناسه‌های

تکان دهنده و هراس‌آور که در سالهای پیش‌پشت - زیاد گو را می‌شکست - به آسانی مقایسه کنیم و حال و روز امام را در قلب‌گله‌ی زولیده و نابسامان تشخیص دهیم.

در صحنه‌ی نزاع میان متولیان "حکومت‌الله" - بر سر ماندن و یارفتن دولت موسوی، ظاهراً "و تا اینجا باز نمانده خا منهای است که گویا پست نخست‌وزیری را برای یکی از شرکاء خود پیش‌بینی کرده بود و حالا بناگزیب باید در برابر شگرد کار ساز حریفان عقب‌نشینی کند و مدتی از واپس‌زدن برده‌ها و رویارویی با امام چشم‌پوشد و از مقابله با ولینعت بپرهیزد - چراکه هنوز وجود او بی‌عنوان یک نقطه‌ی وصل خالی از سود نیست. با این توجه که نباید این خودداری و تقیه را با مفهوم "شرم و حیا" اشتباه کرد که در این قوم و قبیله حیا افسانه‌ی موهومی بیش نیست.

توجه بر این نکته هم لازم است که "امام" با این تدبیر نه فقط گری از کار فروربسته‌ی مخلوق خود (شرب‌الیهود جمهوری اسلامی) نگشوده، بلکه تنها رنگی به دیوار شکسته پاشیده است.

خمینی پیش از این نیز در چندی از باریابی‌های اولیاء خلافت، گاه به صراحت و گاه به تلویح بر نادرست بودن تغییر دولت (دروغ بسیار پیچیده‌گور) اشاره کرده و مثلاً یکبار خطاب به مخالفان دولت موسوی وکل منتقدان گفته بود که این‌ها خیال می‌کنند، اگر این برود و آن بیاید کارها بهتر می‌شود - عده‌ای داشا "میگویند این کار بد است، آن کار معیوب است، اما اگر خودشان وارد کار شوند، می‌فهمند غیر آنچه فرد قبلی انجام داده، نمی‌توانند انجام دهند - باید پذیرفت که پیسر مرد خواه نسنجیده و خواه سنجیده واقعیتی را نشان کرده است و اینکه با رفتن این آمدن آن، باز هم آتش همان آتشت و کاسه همان کاسه، البته از او نباید انتظار داشت که به صراحت تمام بگوید "خانه‌زبای بست ویزان است".

خمینی هم مثل هر دیگر تاتور و صاحب‌اختیار و مطلق‌العنانی، چاره‌ای ندارد جز آنکه از پیشرفت‌های نامرئی افسانه‌ی بسازد. اما آنقدرها هم جاهل نیست که آفتگی گل‌سرا به بیند و دیده رانان دیده‌بینگار. ناچار شقلائی می‌کند تا حریفان را از کج تابی بازدارد، حالا اگر موفق نمی‌شود این حساب دیگری است و به صورت انتقال اواز یک رجزخوانی به منبر موعظه و حتی هشدارهای جسته گریخته‌اش به آن روزها که ورق برگردد، همه از آن رواست که احساس می‌کند، در این گله، جانور سربراهی نمائنده است.

حقاً درست می‌گوید - آمدیم و موسوی رفت و مثلاً نامزد مقبول حجت‌الاسلام خا منهای جای او را پر کرد - این نو - دولت از راه رسیده که بالطبع باید سیل آنهاست و حمله‌های هواخواهان دولت دیروز یعنی منتقدان دولت امروز را پاسخ بگوید، چه چاره‌ای خواهد داشت جز آنکه همه‌ی تنگناها و نابسامانی‌ها را بر پیش‌سلف خود به‌بندد و ترک‌هایی را که دولت موسوی به‌هزار نیرنگ ماله‌کشیده است، از زیر گل بیرون بیاورد و از خود دفع اتهام کند؟

نتیجه چه خواهد بود؟ - جز اینکه فضا تحت روی فضا تحت رسوب‌کند و دروغ‌ها و گزافه‌ها و لاپوشانی‌های دایره بریزد؟

خمینی اگر به ماندن دولت موسوی اصرار دارد و در رفتن آنرا (در حال حاضر) مصلحت نمی‌بیند، بخاطر چشم و ابروی او نیست که به هیبت ترا چشم و ابروی خود او است. حساب می‌کند که شمر تغییر دولت در حکم بهم زدن فاضل آب است و غلظت تعفن در فضا.

خود او که دیگر از آن خرناسه‌ها و نفیرها محروم است - افساری هم که برگردنی نمی‌بیند - ولایت فقیه به ارکستر نا هنجاری تبدیل شده است که هر کس در گوشه‌ای بنا بر عیش و حال خود پنجه‌ای بسازد - چشم و گوش مردم که باز شده است، صدای نفرین و لعنت که از همه‌جا بگوش می‌رسد، پس با این رفت و آمدها چه مشکلی حل خواهد شد؟

پیرمرد خودمی‌داند که با این فتواها که تازه روی دستش گذاشته‌اند اگر یکی را اراضی نگه‌میدارد، دیگری را بجوش می‌آورد، اما غیر این هم چاره‌ای نمی‌بیند که شاید با همین ماله‌کشی‌ها چند صباحی از رسوائی سنگین تر مانع می‌شود.

تازه این فقط یک روی سکه است و روی دیگرش هولناک‌تر ...

لحظه‌ای را تصور کنیم که امام قالب‌بندی کرده و عرصه‌ی ولایت بی‌ولتی و وصی مانده است.

به روشنی قابل پیش‌بینی است که درست از همین لحظه هر روزه خوانی به نام یک مرجع - یک فقیه و یا حتی یک

امام سربلند می‌کند. بعید نیست که خمینی در وصیت - نامه‌اش ورقی راه در انتخاب جانشین سیاه کرده باشد. اما مگر این وصیت در برابر این انبوه مدعیان که مدتهاست به تیز کردن دندان‌ها و چنگ‌ها مشغولند بقدر شیزی قیمت خواهد داشت؟

امروز که نفسی دارد - حنایش رنگ می‌بازد. فردا که این نفس هم بر نیامد، چه پیش خواهد آمد؟ مرجع استفتا؟ راجعاً باید جست؟

حالا که از خلیفه و خلیفه‌گری به صورت اشری پیدا است، سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، آن زمان که از هر گوشه و بیخوله‌ای صاحب فتوائی سربلند خواهد کرد سرنوشت این بنا چه خواهد بود؟

اگر خمینی امروز با تمام سبعیت و خشونت ذاتی، سبک گرفته و زبان تشدد و اراغاب را به زبان پند و عیسرت و هشدار گردانده است و اینکه گاه به وضوح و گاه در پرتو پامنبریها را به سایه‌ی روز مبادا می‌ترساند، بی‌گفتگو به آن جهت است که در همان قلعه‌ی تودرتوی نظامی نیز بوهای نامساعدی بمشا مش رسیده و گرنه خمینی همان خمینی است. در جوهر بهیمی و سلسله‌ی اعصاب و بافت مغز او انقلابی رخ نداده بلکه این جبر حوادث است که هوای تیره‌ی بن بست را به سوی او نیز رانده است.

این تغییر حال را در اطوار دیگران و نیز می‌توان دنبال کرد.

شرفال تمام چگونه خبری نگرفت که در دیوار هر شهر و کوره‌دهی را به تصویر هولناک و آلوده‌اند؟

چطور در این زمان دراز، شب‌روز از رادیو و تلویزیون نشنید که بانام اودر کنارانم خدا و پیغمبر، هر لاطلائی را بخورد مردم میدهند؟ مگر همین خمینی نبود که وقتی شنید، مردم را به تماشا‌ی چهره‌ی اودر ماه پست بام هادعوت می‌کنند - دم بر نیآورد؟

مگر آن عربده‌های گوشخراش "الله‌اکبر - خمینی رهبر" را در ایوان مدرسه‌ی علوی و بعدها در بارگاه جماران بگوش خود شنید؟

مگر خبر نگرفت که ترجیع بند چندش‌آور "چارو کشر توام خمینی" را به کتاب‌های درسی مدارس برده و به‌سرود صبحگاهی کودکان دبستانی تبدیل کرده‌اند؟

چه اتفاق افتاده است که ناگهان "خاطر خیر" اسلام بناها را تکرار نام و عنوان اودر رادیو و تلویزیون و مطبوعات آزرده می‌شود؟

چه رخ داده است که مبلغین حوزه ولایت را از تملق و ستایش منع می‌کند: "وقتی می‌بینم رادیو و تلویزیون را - هر وقت باز می‌کنم - از من اسم می‌برد - خوش‌نمی‌آید." قضا از چه قرار است؟

چه کسی با ورمی‌کند که پیرمرد آن عبارات آکنده از شیوع ترین انواع چاپلوسی را که در مراسم دیدار نمایندگان اولین دوره‌ی شورای اسلامی رودر روی خود او، از زبان قهرمان تملق در بارگاه ولایت یعنی فخرالدین حجاری "نماینده اول تهران" شنیده، حالا از بساد بسرده است؟

"قائدا رهبر! ایمان مدارا! مادر محضر آن امام بزرگ شرف‌حضور داریم - ما مردمی هستیم که به زعامت آن حضرت برخاسته‌ایم تا فرمان آن امام را اجرا کنیم - زیرا نورالله را در زجاجی پیشانی بلند شما می‌نگریم. قائدا رهبر! مصباح جانتان آنچنان می‌درخشد که تاریکی زمان را در هم می‌پیچد و شامزیتونه‌ی مبارک‌های هستید که در برابر مصباح وجود شما که تجلی آیت‌اللهی است، فرمان شما را به جان می‌پذیریم. شما تجلی امت‌اللهی هستید و توانستید مشیت‌اللهی را در کسره‌ی ارض تجلی بخشید. امروز نه تنها مردم ایران بلکه مردم جهان که پیام آسمانی شما را شنیده‌اند، امیدوارند که شما زمینه‌ی حکومت جهانی اسلامی را پدید بیاورید.

ای فرزند علی که ذوالفقار در دست داری - ای آنکه ذوالفقار علی در دست شماست، فرمان دهید تا ما با هر دو دم بجنگیم - دنیا باید بدانند که تجلی قرآن در رهبری امامی است که استخوانش در خاندان وحی استوار شده. با بازوی علی کاخ‌های ستم را در هم بشکست - ایران برای توتنگ است کوه‌ی ارض‌ارزانی حکومت - ای سلیمان زمان! بر مسند حکومت بنشین - ای داود عصر، قضاوت کن ..."

باید پرسید، هم از او هم از چاکر او که رکورد تملق را شکسته است، باید پرسید که آیا سلیمان زمان و داود عصر و تجلی قرآن، خواب‌نما شده است که ناگهان از شنیدن نام و دیدن تصویر خود در رادیو و تلویزیون احساس تلخی می‌کند؟

بقیه در صفحه ۷



بنیاد زنده

هروری در تاریخ

انقلاب مشروطیت ایران

نرسد. اوضاع و احوال نشان میداد که شاه در مسند برانداختن مشروطه است. در اوائل روز که وضع آشفته بود عده زیادی از اعضاء انجمن ها با تفنگ یا دست خالی در مسجد سپهسالار اجتماع کردند ولی پس از آنکه آرامشی پدید آمد، پراکنده شدند.

بعد از ظهر مجلس جلسه داشت و رئیس مجلس، به بعضی نمایندگان که از حرکات نا هنجار سربازان سیلاخوری شکایت می کردند، اطمینان داد که این اغتشاشگران مجازات خواهند شد و زیاد جای نگرانی نیست و اعلیحضرت هم برای هواخوری به باغش رفته اند.

شب همان روز میریها در جنگ که بعد از آنکه شدند از دربار به سفارت روس پناهنده شده بود، بیرون آمد و به باغش رفت. دوروز بعد از آن به آرامش گذشت.

روز یکشنبه ۱۷ خرداد عبدالملک چند تن از درباریان را، که قبلاً در خانه اش برای اصلاح امور به شورش و شسته بودند، همراه خود به باغش برد و با شاه مذاکراتی کردند. اما موقع مراجعت از باغ قزاقان آنها را محاصره کردند و نفرشان را دستگیر نمودند. وساطت عبدالملک برای آزادی آنها سودی نداد. همان روز چند عراد توپ دم دروازه ها کشته شدند.

از طرف دیگر مشیر السلطنه رئیس الوزرای جدید به مجلس آمد و وزیران را معرفی کرد:

مشیر السلطنه، رئیس الوزراء و داخله - مستوفی الممالک، جنگ - علاء السلطنه، خارجه - صنیع الدوله، مالیه - مشیر الدوله، علوم - مؤتمن الملک، تجارت - محتشم السلطنه، عدلیه.

روز بعد، ۱۸ خرداد، قزاق ها در شهر می گشتند و هر کسی را که اسلحه داشت خلع سلاح می کردند. در این روز دستخطی از طرف شاه زیر عنوان "راه نجات و امیدواری ملت" چاپ و منتشر شد.

در این دستخط محمدعلی شاه از اینکه منافع ملت آلسبت دست مثنی خاشن شده شکایت کرده بود و ضمن اشاره به اینکه دولت ایران در عداد دول صاحب کنستیتوسیون محسوب میشود، تهدید کرده بود که مفسدین به شدت مجازات خواهند شد.

برای مخا بره این اعلامیه شاه به شهرها، سیم های تلگراف را که قطع کرده بودند دوباره وصل کردند، تا فرمانداران آذربایجان چاپ و منتشر نمایند.

مجلسیان وقتی از این دستخط اطلاع یافتند به فکر استمداد از شهرستان ها افتادند و بهیچانی و طباطبائی تلگرافی برای شهرها تهیه کردند و برای مخا بره به تلگرافخانه قزوین فرستادند. محمدعلی شاه همین روز سرهنگ لیاخوف، رابه باغش خواست.

محمدعلی شاه گفت که دربار برانداختن مجلس را لیاخوف و سفارت روس مرتباً دنبال کرده است و لیاخوف و کارکنان سفارت مراتب را به پترسبورگ گزارش میکردند و پاسخ میگرفتند.

قسمتی از مضمون گزارشی را که لیاخوف دربار را این ملاقات ۱۸ خرداد با شاه، به پترسبورگ فرستاده است نقل می کنیم:

" اعلیحضرت شاه مرا با مترجم سفارت به باغش دعوت کرد و موافقت خود را با پیشنهاد سابق، که به عرض جناب عالی رسانده ام، اعلام کرد. شرط او این بود که طوری عمل شود که تبدیل حکومت مشروطه به استبداد قدیمی، مورد اعتراض دول اروپا قرار نگیرد. دیگر اینکه هر قدر ممکن است خونریزی کمتر باشد. من در جواب گفتم که خونریزی در این جنگ احتراز نا پذیر است. وقتی از باغش برگشتم من و مترجم مذکور، همان شب در سفارت ترتیبی برای معامله آینده با آشیانه دزدان که در این شهر مجلس نامیده می شود معین نمودیم..."

سستی های مجلس

روز ۱۹ خرداد افراد انجمن های تهران دوباره به جنب و جوش افتادند و با زور مدرسه سپهسالار، با تفنگ و تجهیزات اجتماع کردند. ملک المتکلمین و سیدجمال واعظ منبیر رفتند و از نقض قانون اساسی از طرف شاه سخن گفتند.

روز جمعه ۲۲ خرداد شاه به مجلس پیغام فرستاد که افراد را پراکنده کنند تا خود و با مجلس مذاکره و رفع سوء تفاهم

کند. اما در همان موقع به دستور شاه چند عراد توپ به دروازه های دو شان تپه و شمیران کشته شدند.

با وساطت بعضی نمایندگان مجلس، مردم مدرسه سپهسالار را تخلیه کردند. مجلسیان امیدوار بودند که این اقدام، محمدعلی شاه را آرام سازد و به مذاکره بنشیند و نتیجه عکس داد. شاه روز بعد پیغام فرستاد و تبعید چهار نفر را خواستار شد که یا از ایران بروند یا تحویل او گردند. از این چهار نفر، دوتن از روزنامه نگاران: میرزا جهانگیرخان شیرازی مدیر موراسرافیل و سید محمد رضا مساوات مدیر روزنامه مساوات - و دوتن از خطباء: ملک المتکلمین و سیدجمال الدین واعظ، بودند.

مجلس به این درخواست شاه گردن نگذاشت. محمدعلی شاه وقتی از امتناع مجلس مطلع شد، همان شب دستور داد که قزاقان به خانه سلیمان خان میکده ریختند و او را دستگیر و در باغش به غل و زنجیر کشیدند. از آن موقع هر شب عده ای از مجاهدین از خانه های کسانی که مورد خصومت شاه بودند زیر مراقبت گرفتند.

وقتی خبر این وقایع به تبریز رسید، اعضاء انجمن ایالتی اجتماع کردند و روز ۲۰ خرداد تلگرافی مبنی بر تقاضای خلع محمدعلی شاه به مجلس فرستادند.

از شهرهای دیگر هم، بخاوش انجمن تبریز، تلگرافهای تنفر از اقدامات شاه مخا بره شد. ولی این تلگرافها در مجلس خوانده نشد. نمایندگان هنوز امید به رفع اختلاف بوسیله مذاکره داشتند و تصور نمی کردند که شاه به روی مجلس اسلحه بکشد. عاقبت روز ۲۶ خرداد مجلس لایحه ای بعنوان شاه نوشت و به وسیله شش نفر از نمایندگان به باغش فرستاد.

مجلس در این لایحه از نقض اصول قانون اساسی و توطئه ها و بدخواهی های درباریان مفسد شکایت کرده و افزوده بود که اگر تجاوز به قانون اساسی جبران نشود، و کسب ملت ناچار خواهند بود که با تقضای وظیفه، عدم امکان تحمل این فشار را به موکلین خود اعلام نمایند.

در شهر گرفته شد که محمدعلی شاه لایحه مجلس را گرفته و خوانده است و گفته است این کشور را پدران من بنا شمیر بدست آوردند. من هم پسر همان پدرانم و کشور را دوباره با شمیر بدست می آورم. ولی در جلسه شب مجلس، رئیس مجلس به نمایندگان اعلام کرد که شاه لایحه را خوانده و گفته است که کمال همراهی را با مجلس مقدس خواهد داشت.

روز ۲۷ خرداد با چند عراد توپ از میدان توپخانه به باغش کشته شدند.

در این ایام چون محافظان از منازل آزادیخواهان مشکل می نمود، بنا به توصیه یک کمیسیون مخصوص مجلس، قرار شد همگی در مجلس متحصن شوند زیرا حفاظت مجلس در برابر هجوم سربازان، آسان تر می نمود.

روز شنبه ۳۰ خرداد مجلس جلسه داشت ولی تدبیری برای مقابله با توطئه شاه اندیشیده نشد.

روزهای ۳۱ خرداد اول تیر روزنامه ها به چاپ نرسید. ولی میدانیم که در این دوروزه نیت باطنی شاه به آزادیخواهان معلوم شده بود، علیرغم محافظه کاری مجلس، جماعت کثیری با تفنگ و فشنگ برای دفاع از مجلس در مدرسه سپهسالار و بهارستان گرد آمده بودند و در انتظار رسیدن قوای کمکی از شهرها بودند. مخصوصاً به مجاهدان تبریز که از چند روز پیش از آن به تجهیز قوا پرداخته بودند، چشم امید داشتند. ولی آزادیخواهان تبریز خود گرفتار مبارزه با انجمن اسلامی و تحریکات ملایان و لوتیسان مسلح محله دوچی بودند.

مقاله دهخدا

در اینجایی مناسبت نمی دانیم که قسمت کوتاه شده ای از مقاله "چرندپرند" دهخدا را که با امضاء "دخو"، در آخرین شماره روزنامه صرافیل، مورخ ۳۰ خرداد ۱۲۸۷، منتشر شد، نقل کنیم:

" ای بابا بروی کارت، برو عقلت را عوض کن، مگر هر کسی هر چه گفت باید او را برگرد. پس این عقل را برای چی تو کله آدم گذارده اند... مردیکه یک من ریش توی رویش است، ببین دیروز به من چی می گوید: دولت می خواهد این قشون را جمع کند، مجلس را به توپ ببندد. خدایک عقلی به تو بدهد یک پول زیادی به من. آدم برای یک عمارت پی ویا چین در درخته از پشت دروازه تهران تا آن سردنیا اردومی زند؟ آدم برای خراب کردن یک خانه پوسیده عهد سپهسالار آنقدر علی بلند - علی نیزه - لویوسی - چگرکی - مثنی و فعله و جمال خبر می کند؟ بهیه احمق گفت و ابله با و برگرد. خدا پدر ما فدوا دق بچه های تهران را بیا مرزد.

یکی دیگر می گوید می خواهد اول با این قشون همه

باغش را بگیرد، بعد قشون بکشد برد مهر آبا را بگیرد، بعد قشون بکشد بره ینگی امام را بگیرد و بالاخره همه ایران را بگیرد... شما را بخدا این را هیچ بچه ورمی کند که آدم پول خرج بکند قشون و قشون کشی بکنند لک و اک بیفتد تو عالم و دنیا که چه خبر است می روم مملکت خودم را که زیدم به ارث به من رسیده و قانون اساسی در خانواده من ارثی کرده از سرنو بگیرم. این هم شحرف؟ البته این ها نیست. این ها پولتیک است که دولت می زند. این ها نقشه است، این ها اسرار دولتی است. آخر بابا هر حرفی را که نمی شود آشکارا گفت، من حالا محض دل قایمی بعضی وکیل ها هم شده باشد می گویم، اما خواهش می کنم مرگ من، سبیل های دخورا تو خون دیدید، این حرف ها را به فرنگی ها نگویید که بردارند زود بنویسند به مملکت ها شون و نقشه دولت ما را بهم بزنند.

می دانید دولت می خواهد چه بکند؟ دولت می خواهد این قشون ها را یواشکی بطوری که کسی نفهمد، هما نظور کسه عثمانی به اسم مشروطه طلب های شهروان قشون جمع کرد و یک دفعه کاشف بعمل آمد که می خواهد روسیه جنگ کند، دولت ما هم می خواهد یواشکی این قشون ها را به اسم خراب کردن مجلس، ملک المتکلمین و آقا سیدجمال و هر چه مشروطه طلب، یعنی مفسد است جمع کند... آن وقت این ها را دودسته کند، یک دسته را به اسم مطیع کردن ایل قشایی و بختیاری بفرستد به طرف جنوب، یک دسته را هم به اسم تسخیر کردن آذربایجان بفرستد به طرف شمال. آن وقت یک شب توی تاریکی آن دسته اولی را در خلیج فارس یواشکی بریزد. توی ده بیست تا کرجسی و روانه کند به طرف انگلیس و از این طرف این یکی دسته را هم همین طور آهسته و بی صدا با زدمه های صبح قلقلک و با روبنه سفره نان و هر چه دارند با رکند روی چهل پنجاه تا الاغ و از سرحد جلفا از بیراهه بفرستد به طرف روسیه، آن وقت یک روز صبح زود، ادوار در هفتم در لندن و نیکیای دویم در پترزبورگ یک دفعه چشمهایشان را واکنند، ببینند که هر کجا ممان افتاده اند گیر بیست تا غلام قرچه داغی...

روز کودتا

روز شنبه اول تیر ماه، که آخرین روز مشروطه و مجلس بود، شاه تلگراف زیر را برای فرمانروایان شهرها فرستاد:

" این مجلس برخلاف مشروطیت است. هر کس منبعست از فرمانیشت ماتجاوز کند مورد تنبیه و سیاست سخت خواهد بود.

عاقبت چشم های آزادیخواهان به روی واقعیت تلخ باز شده بود و در روزهای آخر به سیخ نیروها پرداخته بودند. روز اول تیر ماه کما بیش ۶۰۰۰ تنگدار آماده مقابله با حمله شاه شده بودند. یک دسته از آنها در بالاخانه عمارت شمالی مجلس - که بعدها چا پخانه مجلس شد - یاد پریشانت بام های مجلس و مسجد و بالای مناره های مسجد سنگر گرفته و به محافظت مجلس، همت گماشته بودند.

یک دسته دیگر که آذربایجانی ها بودند در پشت بام خانه " انجمن آذربایجانیان " که در نزدیکی مجلس بود سنگر بسته بودند. ولی از آنجا که فرماندهان کار آزموده و کار آمدی نداشتند، در نهایت بی احتیاطی شب ها به خانه های خود می رفتند و فقط ۷۰ نفر برای نگهبانی می ماندند.

شب سه شنبه هم هفتاد نفر مانده بودند، که روز بعد وقتی جنگ شروع شد همان ها بودند و بقیه که به خانه ها رفته بودند به مجلس نیا آمدند و یا نتوانستند بیایند. ولی بعد از شروع جنگ جماعتی از مردم برای دفاع از مجلس خود راه طوری بود به بهارستان رسانند، جماعتی که متأسفانه غالباً فاقد اسلحه بودند.

روز سه شنبه ۲ تیر ماه ۱۲۸۷ از صبح زود، قزاقان و سربازان اطراف مجلس و مسجد سپهسالار را گرفتند و راهها را به روی آمد و شد بستند و چند عراد توپ را روبرو مجلس واداشتند.

جنگ از ساعت هفتونیم صبح تا نزدیک ظهر به طول انجامید. در آغاز پیروزی با مجاهدان بود و تعداد زیادی از قزاقان لیاخوف کشته شدند ولی عاقبت آتش توپ های تازه ای که با عجله از باغش آورده شده بود و از چند طرف شلیک میکردند، مقاومت آزادیخواهان را درهم شکست.

فداکاری و جانبازی مجاهدانی که دفاع از مجلس و مشروطه را به عهده گرفته بودند، از صفحات درختان مشروطیت ایران است.

" ما مونتوف"، خبرنگار روسی که شاهد عینی جنگ بوده است می نویسد:





مروری در تاریخ

انقلاب مشروطیت ایران

" باید اعتراف کنم که هیچوقت تصور نمی کردیم ایرانی بتواند تا این درجه ابراز رشادت کند که چند نفری در مدت کوتاه این جنگ از خود نشان دادند. یکی از زخمی‌داران که سه گلوله در سینه و دو تانک چپش خورده بود، دوباره به صف برگشت. و دیگران در زیر باران گلوله، یا فشنگ می آوردند یا به کمک رفقا شان که کشته یا زخمی شده بودند می‌رفتند."

وقتی آخرین مقاومت مجاهدان درهم شکست و هجرت موم قزاقان و سربازان بطرف مجلس آغاز شد. سربازان مشروطه خواهان، یعنی چند نفر از نمایندگان مجلس، و چند تن از آزادیخواهانی که از پیش در مجلس متحمن بودند، بناچار دیوار شمالی مجلس را خراب کردند و به پل سارک امین الدوله که در همسایگی مجلس بود پناه بردند. در آنجا به سرنوشت بدی گرفتار شدند که خواهیم دید. از تلفات این جنگ چهار ساعته آمار قابل اطمینانی در دست نیست. تعداد تلفات قزاقان ۱۰۰ کشته و ۱۵۰ مجروح ذکر شده است و روس‌ها تلفات آزادیخواهان را تا هزار و دویست نفر نوشته‌اند.

قزاقان و سربازان سیلاخوری و بدنبال آنها جماعت اوباش وقتی به مجلس و خانه‌های اطراف که سنگرمجاهدان بود وارد شدند، دست به غارت و تخریب زدند. هر چه را دیدند اگر نتوانستند ببردند و اگر نتوانستند خرد و نابود کردند. اشیاء قیمتی که از زمان میرزا حسین خان سپهسالار در عمارت بهارستان مانده بود، همه دستخوش بنما شد. تمام چلچراغ‌ها، جارهای بزرگ آینه‌های قدی را خرد کردند، تابلوهای نفیس را پاره کردند، حتی قابهای سقف‌ها را شکستند - قالی‌های بزرگ قدیمی قیمتی را که نمی توانستند حمل کنند، قطعه قطعه کردند و هر قطعه را یکی از غارتگران برد.

دروپنجره‌ها را شکستند. یکی از اعضای سفارت هلند می نویسد که به چشم خود دیده که مردی لنگه‌دوری را روی دوش، از عمارت مجلس بیرون میبرد. ظرف مدت کوتاهی بهارستان و خانه‌های اطراف آن به ویرانه‌هایی مبدل شدند.

جنایت فجیع

اما پارک امین الدوله که سران مشروطه خواهان به آن پناه برده بودند، ساعتی بعد به وسیله تعداد کثیری از قزاقان و سربازان محاصره شد.

از جمله کسانی که به خانه امین الدوله پناه برده بودند، سید عبدالله بهبهانی - سید محمد طباطبائی - ملک المتکلمین - مستشار الدوله - حکیم الملک - ممتاز الدوله، رئیس مجلس - میرزا جهانگیرخان و میرزا قاسم خان صور، مدیران روزنامه صورسرافیل، بودند.

درباره اینکه حضور این گروه آزادیخواهان را چه کسی به اطلاع شاه رسانده است، روایت‌های مختلفی وجود دارد. پروفسور براون می نویسد که امین الدوله به قزاقخانه تلفن زد و اطلاع داد که آقایان در خانه من هستند. مستشار الدوله که خود جز پناهندگان نبوده است میگوید: امین الدوله گفت: " اجازه میدهید من به خانه نیرالدوله بروم و برگردم؟" گفتم بروید، ولی نمی دانم آیا از آنجا تلفونی کرده است یا نه.

مهدی ملک زاده مؤلف " تاریخ انقلاب مشروطیت " به نقل قول از شاهد عینی، محمدعلی ملک زاده و میرزا علی اکبرخان ارداقی روایت می کند که: سید محمد طباطبائی به امین الدوله گفت: " جان ملک المتکلمین در خطر است باید او را حفظ کرد". امین الدوله جواب داد یک حیاط خلوت کوچکی در گوشه باغ دارم ایشان را آنجا پنهان میکنم. بعد شخما " ملک المتکلمین میرزا جهانگیرخان و میرزا قاسم خان صور و محمدعلی ملک زاده و میرزا علی اکبرخان ارداقی و چند نفر دیگر را به آن خانه برد و در راقفل کرد. چند دقیقه بعد، علی خان نامی که از نوکران امین الدوله بود از پشت بام داخل حیاط خلوت شد و گفت من نزدیک تلفن بودم و به گوش خود شنیدم که امین الدوله به محمدعلی شاه تلفن کرد که ملک المتکلمین و چند نفر دیگر از مشروطه خواهان را در محل مناسی نگاه داشته‌ام و منتظر ارمبارک هستم.

در نتیجه این چند نفر با کمک علی خان در حیاط را شکستند و از راهی که او نشان داده بود از پارک امین الدوله خارج شدند ولی کمی بعد بیشترشان به وسیله قزاقان

دستگیر شدند. قزاقان آنها را پس از ضرب و شتم بسیار به قزاقخانه بردند.

از طرف دیگر قزاقان و سربازان در پارک را باز کردند و به دیگر پناهندگان حمله بردند. یکی از اولین کسانی که بدست آنها کشته شد حاجی میرزا ابراهیم آقا، نماینده سی و دو ساله مجلس بود که در تمام مدت جنگ با کمال شجاعت از مجلس دفاع کرده بود. در پارک امین الدوله نیز سلاحه بدست آمده دفاع بود و لوله تفنگ را به طسرف اولین صف مهاجمین گرفت و به آنها امر کرد که از باغ خارج شوند ولی بر اثر شلیک گلوله‌های بزمین افتاد و جان داد.

قزاقان و سربازان همگی را - جز چند نفری که موفق شدند خود را - در گوشه و کنار باغ پنهان کنند - دستگیر کردند و بعدا ضرب و جرح شقاوت باری، به باغشاه بردند.

محمدعلی ملک زاده که جزء گروه اول بوده است، حکایت می کند که وقتی اسیران بامیدن های مضروب و مجروح به قزاقخانه رسیدند، قزاق‌ها میرزا جهانگیرخان را در اطاق جداگانه‌ای زندانی کردند و در همان موقع باقر بقال و حمزه سربازان در برابر چشم سایرین تیرباران کردند.

تصورنگارنده این سطور اینست که با قریبال موردا اشاره همان مشهدی با قریبال نماینده صف بقال و رزاز و میوه فروش، در مجلس اول - که در قسمت های گذشته به فهم و شعور و دلیری اش به مشروطیت اشاره ای داشتیم - باشد. بهر حال هر دو گروه سران مشروطه خواه را بعد از ظهر به باغشاه رساندند. ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان را از نجیر برگردن میان دو صف قزاق و فراتر به حضور محمدعلی شاه بردند. ولی آن دو به کمال شجاعت با شاه سخن گفتند.

فردای آن روز - چهارشنبه سوم تیرماه - اعلان برقراری حکومت نظامی به فرمانداری سرهنگ لیاخوف در شهر منتشر شد. و همان روز دستخطی از طرف شاه خطاب به مشیرالسلطنه، رئیس الوزرا، صادر شد که ضمن آن گفته شده بود که چون مجلس از مفیدین در مقابل قشون دولتی حمایت و مقاومت مسلحانه کرده است به مدت سه ماه مجلس را منفصل میکنند که پس از آن وکلای دیگری انتخاب شوند.

این دستخط نویسی و وعده انتخابات جدید مجلس، دنباله نقشه‌ای بود که با لیاخوف و سفارت روس کشیده بود که جلوی ایراد دولت‌های بیگانه گرفته شود.

و روز بعد ضمن دستخط دیگری اعلام عفو عمومی کرد. این دستخط را به سفارتخانه‌ها فرستادند ولی در شهر همچنان در تعقیب آزادیخواهان بودند و همین روز در باغشاه، ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان شیرازی را به حکم شاه، با طناب خفه کردند.

خبر قتل این دو تن در شهر منتشر شد و عده زیادی از آزادیخواهان به سفارت انگلیس پناه بردند. بهبهانی و طباطبائی از تهران تبعید شدند.

ولی از آنجا که از طرف سفرای خارجه مقیم تهران، بوسیله وزیر خارجه، یادداشت اعتراض آمیز شدیدی راجع به قتل ملک المتکلمین و میرزا جهانگیرخان، برای محمدعلی شاه فرستاده شد، شاه به توصیه دوستان روسی اش دستور تشکیل دادگاهی در باغشاه را صادر کرد که هر کس را میخواستند از زمین ببرند به حکم دادگاه باشد.

دادگاه به ریاست شاهزاده مؤید السلطنه و عضویت سید محسن صدرا لاشراف (که بعدا شهریور ۱۳۲۰ نخست وزیر شد) و چند نفر دیگر تشکیل شد. سئوالات از دستگیر شدگان مربوط به ماجرای مجلس و مشروطه نبود و بخصوص می پرسیدند: بمبار پناه شاه چه کسی انداخت یا تفنگ به مجاهدان چه کسی داده است یا فکرا اجتماع خانسه عضدالملک از چه کسی بوده است؟

در فاصله جلسات دادگاه، شب‌ها، بساط شکنجه برای گرفتن اقرار، برقرار بود.

در همین ایام، سلطان العلماء خراسانی مدیر روزنامه روح القدس را پس از شکنجه به انبار دولتی بردند و با طناب خفه کردند و در جا انداختند.

عکس العمل تبریز

کودتای محمدعلی شاه مردم شهرها را غافلگیر کرد. ولی خوشبختانه مشروطه خواهان تبریز غافلگیر نشدند و به همین جهت موفق شدند در برابر ایستادگی استبداد پایداری کنند.

وکلای تبریز، مخصوصا " تقی زاده و مستشار الدوله و حاجی میرزا ابراهیم آقا، با موکلین خود در تماس مستمر بودند و آنها را از اوضاع مطلع کرده بودند. مستبدین تبریز که از طرف علمای آن شهر رهبری می شدند،

" انجمن اسلامی " را که، زیر نظر سیدهاشم حلاجی میرزا حسن مجتهد بود، مرکز تجمع قوای مسلح نبود قرار داده بودند. با محمدعلی شاه در تماس بودند و دستوری گرفتند و قنصل روس از آنان حمایت می کرد. در برابر آنان، مشروطه خواهان که عده‌ای افشار مسلح در اختیار داشتند در اطراف انجمن ایالتی و مراکز ملی گرد آمده بودند، شهرتبریز به دو قسمت شده بود، نیمی از آن در تصرف مستبدین و قداره کتان و تفنگچی های آنان بود و نیمی دیگر را آزادیخواهان داشتند.

محمدعلی شاه بعد از چیره شدن بر مشروطه خواهان و مجلس، موضوع را تلگرافی به میرزا شمش اطلاع داد. در این تلگرام میخوانیم: " با کمال قدرت فتح کردم " ولی پیش از رسیدن این تلگراف، همان روز ۲ تیرماه که جنگ در تهران آغاز شد، در تبریز هم دولتیان و مستبدان جنگ را آغاز کردند و بر مجاهدان تاختند. مجاهدان در شهر سنگر گرفته و در مقابل آنان ایستادگی مینمودند. در بخشی باقرخان و در بخش دیگری ستارخان فرماندهی مجاهدان را برعهده داشتند.

اعلامیه‌ای از طرف سران مستبدین منتشر شد مبنی بر اینکه: کسانی که از مشروطه طلب‌ها و بیایی‌ها و کفکار بیزارند و میخواستند جان و مالشان در امان باشد باید یک بیرق سفید بالای سردر خانه خود نصب کنند.

مردم تبریز سخت وحشت کردند و ظرف چند ساعت با ستنهای یک چهارم شهر، بقیه پرچم سفید بالا بردند.

جمعی از مشروطه خواهان نیز ترسیدند و سنگرمجاهدان را خالی کردند، بخصوص اینکه قنصل روس به مشروطه خواهان پیغام می فرستاد که مقاومت در حکم خودکشی است و بهتر است تسلیم شوند و از طرف دیگر مجتهدان طرفدار استبداد علیه مشروطه خواهان اعلان جهاد دادند.

ولی ستارخان و باقرخان با شجاعتی کم نظیر به مقاومت ادامه دادند.

در همین ایام از تهران خبر رسید که شاه مخبرالسلطنه را از حکومت آذربایجان عزل کرده و عین الدوله، دشمن قدیمی مشروطیت را به جای او منصوب کرده است. مخبرالسلطنه دیگر در تبریز نماند و عازم اروپا شد. روز ۲۲ تیرماه رحیم خان با سواران خود برای تقویت نیروی پسرش، که کاری از پیش نبرده بود وارد تبریز شد. از سوی دیگر فوج ملایر که از تهران اعزام شده بود، به داخل شهر آمد. مردم از ترس تاراج به سردر خانه‌ها بیرق‌های سفید زدند و مجاهدان ناچار اینجا و آنجا پنهان شدند. از طرف جانشین حاکم تلگراف پیروزی به محمدعلی شاه مخابره شد.

ولی در این میان ستارخان با دسته کوچکی از همراهان خود در کوی امیر خیز ایستادگی می کرد.

روز ۲۴ تیرماه بار دیگر دولتیان به کوی امیر خیز و سنگرهای ستارخان تاختند ولی نتیجه‌ای نگرفتند. روز بعد قنصل روس به دیدن ستارخان رفت و پیشنها کرد که بیرقی از قنصلگری بفرستد که او بر سردر خانه خود بزند تا زیر حمایت دولت روس، از گزند مصون بماند. ستارخان جواب داد: " جناب قنصل، من میخواهم هفت دولت زیر بیرق ایران بیاید، من زیر بیرق بیگانسه نمی روم."

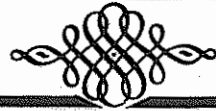
واژرو بعد، در حالیکه به کمک مجاهدان خود که از بیست نفر هم کمتر بودند، به پاشین آروند بیرق‌های سفیدی که مردم از ترس بر سردر خانه‌ها افراشته بودند، دست زد و این اقدام متهورانه او باعث میدواری و دلگرمی مردم و حرکت آنان شد و مجاهدانی که از ترس پنهان شده بودند دوباره تفنگ‌ها را برداشته و آماده جنگ شدند. جنگ همچنان ادامه یافت و چون مجاهدان اطلاع یافتند که محمدعلی شاه در کار تجهیز لشکری بزرگ برای اعزام به تبریز است، به سازماندهی نیروها پرداختند. انجمن ایالتی را با اعضاء تازه‌ای دوباره برپا کردند.

اواخر مرداد، عین الدوله که به حکومت آذربایجان منصوب شده بود، رسید و چون در انتظار رسیدن نیروهای اعزام شده از تهران بود، در آغاز کار با واسطه، به مذاکره با سران آزادیخواهان پرداخت و به آنها پیشنهاد کرد که سلاحه را زمین بگذارند و از شاه بپوش بطلبند، در مقابل اوقول میدهد که مشروطه را از نو برای مردم از شاه بگیرد که البته نتیجه‌ای نگرفت.

بقیه از صفحه ۶

تصحیح

در شماره گذشته، در مقاله " مروری در تاریخ مشروطیت ایران "، اشتباه " محمدعلی شاه برادر ظل السلطان معرفی شده، در حالیکه برادرزاده او بوده است. بدینوسیله تصحیح میشود.



بقیه از صفحه ۵

مروری در تاریخ

انقلاب مشروطیت ایران

در این ایام دسته‌های سواره و پیاده و توپخانه، از جمله سپاهی به سرکردگی محمدولی خان تنکابنی (سپهسالار اعظم) از تهران رسیده بود و نیروی بزرگ برای دولتیان فراهم می‌شد. ولی در این زمان مشروطه‌خواهان هم نیرومندتر شده بودند و از ایرانیان قفقاز و استانبول نیز به آنها کمک می‌شد.

علمای سه‌گانه نجف نیز که بعد از توپ بستن مجلس تلگراف‌هایی به پشتیبانی از مشروطه به تهران مخابره کرده بودند، در این موقع فتوی دادند که حمله به تبریز بمنزله جنگ با امام زمان است.

در این میان سپاهیان ماکو مرکب از سه هزار نفر همراه با پنج عراده توپ به تبریز حمله برد ولی از مجاهدان شکست سختی خورده و فرار کردند.

پس از این پیروزی مجاهدان، سپهسالار اعظم تلگرافی به محمدعلی شاه فرستاد و او را اندرز داد که مجلس را باز کند ولی شاه پاسخ تندی فرستاد و تاءکید کرد: "همان است که گفته‌ام تا این اشرار تشبیه نشوند و پدرشان سوخته نشود، دست بردار نیستم."

در همین ایام بود که سپهسالار از هواداری دولت منصرف شد و با افراد خود از تبریز به تنکابین رفت. ولی جنگ در تبریز ادامه یافت.

طومار سازی علیه مشروطه

محمدعلی شاه برای بستن زبان دولت‌های اروپائی و نمودن کدها مشروطه مخالف نیست و تنها مجلس را بسته است که پس از سه ماه دوباره باز خواهد شد. ولی وقتی سه ماه پایان یافت، افتتاح مجلس را به دوماه دیگر موکول کرد. چون مهلت دوماه هم روزه پایان می‌رفت در ۱۶ آبان جماعتی از متنفذین تهران را به مجلسی در باغش دعوت کرد و گفت که چون موعد نزدیک است باید نمایندگان برای مجلس انتخاب شوند. طبق قرار و موافقت قبلی، شیخ فضل‌الله نوری و دیگران اعتراض کردند که مشروطه با "شریعت" سازگار نیست و تلگراف‌های فراوانی را که به اشاره شیخ، از شهرها در مخالفت با مشروطه مخابره شده بود، نشان دادند. نتیجه اینکه طومار بزرگی به عنوان عریضه به شاه نوشته شد که از مشروطه چشم‌پوشد و همه جا خوان آنرا امضاء و مهر کردند.

روز ۲۸ آبان دوباره مردم را به اجتماع دیگری این بار با حضور محمدعلی شاه، دعوت کردند و طومار دیگری به عنوان عریضه به محمدعلی شاه تهیه کردند که شاه به بالای آن جواب بنویسد و آنرا چاپ و منتشر کنند.

شاه بالای این طومار نوشت که به تقاضای قاطبه مردم از خیال گشایش مجلس کمالاً منصرف شده است. ولی ب فکر افتاد که جمعیتی از درباریان و اعیان را با نام "مجلس شورای کبرای دولتی" برای گفتگو در کارهای دولتی جانشین مجلس شورای ملی سازد و به این منظور پنجاه نفر را به انتخاب شاه، به عنوان عضویت این مجلس دعوت کردند که هفته‌ای دو روز جلسه تشکیل دهند.

اما در این ایام، مقاومت تبریزی‌ها در برابر قشون شاه و پیروزی‌های مجاهدان آذربایجان که موجب بهم خوردن انجمن اسلامی و فرار جمعی از سرکردگان محله دوجی به تهران شده بود، مردم تهران را به حرکت در آورده و با همه سخت‌گیری‌ها مردم مشروطه خواهی نشان می‌دادند و از محمدعلی شاه و شیخ فضل‌الله علناً بدگوشی می‌کردند. در روز ۱۹ دی جوانی به نام کریم دوانگر به قصد کشتن شیخ گلوه‌ای بسازد که تنها او را مجروح کرد.

انقلاب گیلان

در این اوقات مشروطه‌خواهان گیلان کمیته "ستار" را تشکیل داده و به کمک انقلابیون حزب سوسیال دموکرات قفقاز در کار تدارک اسلحه بودند و یفرم خان ارمنی که باره‌سای کمیته ستار هم پیمان شده بود موفق شد در زمان کوتاهی یک گروه از جوانان انقلابی و آزادیخواه ارمنی را برای کمک به انقلاب آماده کند. اعضای کمیته ستار با محمدولی خان سپهسالار که در بازگشت از تبریز، اردوی مسلحی در تنکابین تشکیل داده بود مذاکراتی کردند و او را رضی شد که پس از انقلاب رشت به آنجا بیاید و فرماندهی نیروی انقلاب را در دست بگیرد.

در تاریخ ۱۹ بهمن ۱۲۸۷ انقلابیون با تدارک قبلی، سردار افخم، حاکم، را کشتند و شهر را به تصرف آوردند. سه روز بعد، سپهسالار با توافق جمعی از افراد مسلح وارد رشت شد. پس از آن تمام گیلان به تصرف آزادیخواهان درآمد. بلافاصله انجمن ایالتی، طبق قانون اساسی تشکیل شد. این انجمن طی اعلامیه‌ای که رونوشت آنرا برای سفرای خارجی مقیم تهران فرستاد، اظهار می‌کرد که نزاعی با شاه ندارد و منظور استقرار مجدد حکومت ملی است.

صدای انقلاب رشت در تمام ایران و کشورهای آزاد جهان طنین انداز شد و پیش از همه آزادیخواهان تبریز را که با قشون استبداد دست به گریبان بودند، امیدوار کرد. تلگرافهای مهیجی از طرف ستارخان و انجمن تبریز به سپهسالار و سران انقلاب گیلان مخابره شد و در تهران مشروطه‌خواهانی که در سفارت عثمانی و حضرت عبدالعظیم و سفارت انگلیس متحصن شده بودند این خبر را جشن گرفتند.

محمدعلی شاه برای سرکوبی انقلاب رشت به سرعت یک قشون پانصد نفری مرکب از قزاق و سرباز به قزوین فرستاد و کمی بعد این اردو را با اعزام یک فوج قزاق و شش عراده توپ و چند توپ کوهستانی تقویت کرد.

از طرف دیگر از روسای ایلات شاسون و خوانین اردبیل خواست که آنچه می‌توانند، سواره‌پیاده زیر فرمان رشیدالملک بگذارند. و به رشیدالملک حکم کرد که پس از تکمیل اردو از راه ساحل دریا بطرف رشت سرازیر شود و با همکاری اردوی قزوین از دو طرف رشت را محاصره و تصرف کنند.

انقلابیون پس از اطلاع از ورود قشون دولتی به قزوین دانستند که شاه سرچنگ دارد، لذا با اشکالات بسیاری که، بخصوص از فقدان سرمایه، داشتند، اردوئی مرکب از دوهزار و پانصد مجاهد مجهز به اسلحه جدید و چند عراده توپ تشکیل دادند. افراد را به چند گروه پانصد نفری - که هر یک تحت ریاست یکی از رهبران انقلاب قرار گرفت - تقسیم کردند. کلیه روسای گروهها تحت ریاست عالی سپهسالار بودند.

اردوی دولتی از قزوین ۳۰ کیلومتر بطرف رشت پیشروی کرد، ولی چون در همین وقت خبر رسید که اردوی رشیدالملک در حاشیه دریا از مجاهدان شکست خورده منهزم شده است، این اردو نیز به قزوین عقب‌نشینی کرد.

پس از این عقب‌نشینی قشون شاه، سران ملیون ملحقیت دیدند که به طرف تهران حرکت کنند.

از طرف دیگر اصفهان در نیمه دیماه به تصرف افراد ایل بختیاری و مشروطه‌خواهان اصفهان درآمد و صمام السلطنه بختیاری بلافاصله انتخاب انجمن ایالتی را بر طبق قانون اساسی شروع کرد که مردم افسراد مالچی را برگزیدند.

بعد از انقلاب اصفهان جمعی از آزادیخواهان تهران با وجود موانعی که در راهها بود به اصفهان رفتند و به صمام السلطنه و سردار اسعد - که به تشویق آزادیخواهان مهاجر از پاریس برگشته بود - اطمینان دادند که قاطبه مردم تهران طرفدار مشروطه و دشمن محمدعلی شاه هستند و کمیته‌های سری برای مبارزه با دستگاه استبداد تشکیل شده است.

قشون روس در تبریز

در فروردین ماه ۱۲۸۸ در تبریز جنگ‌های سختی درگیر بود و دولتیان راه آذوقه به شهرها بسته بودند. سفیران روس و انگلیس در تهران با محمدعلی شاه گفتگو کردند که در تبریز شش روز آتش‌بس اعلام شود که مقداری آذوقه به شهر برسد و در این مدت دو سفیر بتوانند برای پایان کشمکش اقدامی بکنند و متعهد شدند که مشروطه‌خواهان را رضی به این آتش‌بس کنند. سپس به قشون‌های خود در تبریز دستور دادند که با انجمن ایالتی در این باب گفتگو کنند. مجاهدان پذیرفتند ولی شاه با آنکه گفت به عین الدوله دستور داده است خواروبار را به شهر راه بدهند، در تبریز اثری دیده نشد و راه بسته ماند. در نتیجه دولت‌های روس و انگلیس از او امیدگردیدند و با رضایت انگلیس، روز ۶ اردیبهشت قشون روس، مرکب از سه فوج سرباز و چهار فوج قزاق - مجهز به توپخانه، از پل جلفا گذشت و بطرف تبریز حرکت کرد.

همان روز قشون انگلیس نامه‌ای به انجمن نوشت که چون دولت ایران از بازگردن راه خودداری می‌کند، دولت‌های روس و انگلیس تصمیم گرفته‌اند که خود راه را باز کنند.

این خبر چون ما عهده‌ای بر سر آزادیخواهان فرود آمد، از قشون خواستند که از دولت خود، از طرف آنان، بخواهند

که اقدامی نکنند تا مشروطه‌خواهان خودشان با محمدعلی شاه کنار بیایند و راه باز شود.

همان موقع اعضای انجمن ایالتی به تلگرافخانه کمیته‌ای رفتند و تلگرافی به محمدعلی شاه مخابره کردند که: "شاه بجای پدر و ملت بجای فرزند است. اگر رنجشی میان پدر و فرزند پیش آید نباید همسایگان یا به میان بگذارند ما از آنچه می‌خواستیم می‌گذریم و شهر را به علیحضرت می‌سپریم. هر رفتاری که میخواهند ما با بکنند اما دستور دهند راه آذوقه باز شود که جایی برای ورود سپاه روس به خاک ایران نماند."

ستارخان می‌گفت که آماده است از ایران برود که قشون روس خاک وطن را لگدکوب نکند.

و این در حالی بود که نیروهای مجاهدین از هر وقت توانا تر بودند ولی عشق و علاقه‌شان به وطن آنها را به این حد از خودگذشتگی رسانده بود.

محمدعلی شاه به عین الدوله دستور داد که راه آذوقه را باز کنند. اما قشون روس به تبریز وارد شد و آرزوهای مردم تبریز پس از یازده ماه جنگ پرمصیبت بر باد رفت. ولی قیام مردانه آنان ملت ایران را تکان داد و دوباره انقلاب گیلان و اصفهان که در نهایت موجب سرنگونی شاه مستبد شد، منجر گردید.

جمعی از سران آزادیخواهان، از جمله ستارخان و باقرخان که از طرف روس‌ها در خطر بودند، با صراحت انجمن ایالتی در قنولگری عثمانی متحصن شدند.

عقب‌نشینی شاه

محمدعلی شاه که در این موقع سعدالدوله را به ریاست وزراء منصوب کرده بود، بر اثر انقلاب‌های مختلف در کشور و حرکت اردوی انقلابی گیلان بطرف تهران و قیام ایل بختیاری و اشغال اصفهان و نهضت عموم شهرها به نفع مشروطیت، اجباراً "در هفته اول اردیبهشت ماه اعلامیه‌ای صادر کرد و به سفرای خارجه قول صریح داد که پس از خارج شدن متحصنین تهران، از سفارت عثمانی و حضرت عبدالعظیم بر طبق قانون اساسی مجلس شورای ملی را مفتوح و مشروطیت را با همان کیفیت در ایران برقرار می‌کند.

پس از انتشار فرمان افتتاح مجلس، نمایندگان سفارت روس به اصفهان و قزوین رفتند. سردار اسعد و سپهسالار را ملاقات کردند و بنام دولت‌های مبتوعه خود به آنها اندرز دادند که چون شاه قبول کرده مجلس با همان شرایط و مقررات قانون اساسی باز شود، بهتر است ملیون منتظر افتتاح مجلس بشوند. آنها جواب دادند ما با کسی جنگ نداریم و جزاعاده مشروطیت چیزی نمی‌خواهیم. به تهران می‌رویم ناظر افتتاح مجلس باشیم. اگر محمدعلی شاه به وعده خود عمل کند، ما پس از افتتاح مجلس اسلحه را کنار گذاشته به شهرهای خودمان برمی‌گردیم.

در این موقع خبر رسید که تفنگداران نیروی دریائی انگلیس در بوشهر پیاده شده‌اند.

محمدعلی شاه در تاریخ ۱۴ اردیبهشت فرمان انتخابات را صادر کرد که روز ۲۸ تیرماه انجام گیرد و متعاقب آن دستخطی بیرون داد که همان قانون اساسی و متمم آن دقیقاً مورد عمل خواهد بود.

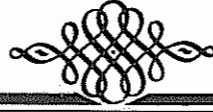
ولی سپهسالار و نیروهای ملیون گیلان همان روز به قزوین رسیدند و شهر را پس از یک جنگ بیست و چهار روزه تصرف کردند.

روز ۳۱ اردیبهشت سردار اسعد بختیاری با هزار سوار به طرف تهران حرکت کرد.

در این موقع روس‌ها، سربازان زیادی وارد گیلان کرده و به محمدعلی شاه اطلاع داده بودند که اگر بتوانند حرکت ملیون به تهران را عقب بیندازد، قشون روس به زودی خود را به قزوین می‌رسانند و از حرکت آنان به تهران جلوگیری می‌کند.

سپهسالار بعد از صدور فرمان افتتاح مجلس از طرف شاه در رفتن به تهران دودل بود ولی حرکت سردار اسعد از اصفهان - تلگراف‌هایی که از انجمن سعادت اسلامیول و مهاجرین مقیم اروپا رسید و همچنین اصرار میرزا محمد علی خان تربیت و یفرم خان ارمنی، او را مصمم به حرکت به طرف تهران کرد.

وقتی سردار اسعد و اردوی بختیاری به قم رسید، قنول‌های روس و انگلیس از اصفهان خود را به قنول رساندند و به او اندرز آمیخته به تهدید، دادند که از رفتن به تهران و جنگ با شاه خودداری کند و لوسی او جواب داد که با شاه سرچنگ ندارد و به تهران می‌رود تا او را به وفای به عهد و اعاده مشروطه وادارد.



بقیه از صفحه ۱

آئین میتراگرایی

هوشیار آفریدگان مزدارانگهبانی می کند . اهورا مزدا ده هزار دیده ز برای نگریستن به اوزانی داشت از نیروی این دیدگان است که او کسی را که پیمان نشکند بنگرد و از پرتو این دیدگان است که هرگز فریفته نشود . کسی است که ده هزار پاسبان دارد و به هر چیز آگاه است - مهرپس از فرورفتن خورشید دوکرانه این زمین فراخ را بپیماید و آنچه در میان زمین و آسمان است بنگرد - مهرپلی است گشاده زبان و نیکویا لا با هزار گوش و ده هزار چشم - سالای برج بلند بی خواب ایستاده پاسبان مردم است - مهرپا زینت های زرین خویش از فراز کوه زیبای سارجهان و خان و مان های ایرانیان را می نگرد - گماشتگان او بر زبرکوه های سربرکشیده در برج های بلند ایستاده مانند دیده بانان به سوی پیمان شکنان نگرانند ، بویژه به کسانی دیده دوزند که دروغ گویند و به کسانی یاوری دهند که با پیمان شکنان بستیزند و دروغ پرستان را نابود کنند .

مهرموکل بردوستی و نیکخواهی بین جهانیان :

کسی که دست به دعا و نیایش بلند می کند از مهر می خواهد که آئین مزدیسنا را پیروزمند گرداند و پیوند محبت و حسن نیت را میان مردمان استوار کند و بر طرفیست پیوندها نام می گذارد و برای هر جفت درجه مخصوصی از حسن رابطه به عدد به شکل تصاعدی قائل می شود که از رقم ۲۰ شروع و به رقم ۱۰/۰۰۰ ختم می شود به این ترتیب : بین سران کوی و برزن و شهرها (۲۰) - بین مردمان نیکو سرشت (۳۰) - بین بزرگان کشور (۴۰) - بین پاکان جهان (۵۰) - بین زن و شوهر (۶۰) - بین شاگرد و استاد (۷۰) - بین دونو آموز علوم دینی (۸۰) - بین خدمتگزاران اهورا مزدا (۹۰) - بین برادر و خواهر (۱۰۰) - بین پدر و پسر (۱۰۰۰) بین استبان و استاندار (۱۰/۰۰۰) (۲)

سازوبرگ و تجهیزات مهر :

برای آنکه این ایزد از عهده پاسبانی و نگهبانی خود بخوبی بر آید اهورا مزدا به او هزار گوش و ده هزار چشم داده هزار دیده بان به خدمت وی گماشت - مهرمانند دلیران جنگا و ایران از سر تا پا غرق آهن و فولاد بویژه با گردونه مهر که در آن ابزارهای جنگی انباشته شده در سیور حرکت است . گردونه مهر با چهار راس سفید چست و چالاک از مشرق بسوی مغرب در تکان پویاست - مهر که از پیروزی اهورا مزدا بهره وراست در یک گردونه بلند چرخ و مینوی نشسته آن گردونه را فرشته توانگری بلند مرتبه می گرداند - مهر با گری صد گره و صد تیغه که از زرخست ساخته شده بدن را برافکند - مهر سپر سیمین بسودش انداخته وزره زرین در بر کرده و تا زیانه برگرفته در گردش است - راهی که مهر می پیماید همواره روشن است - گردونه مهر را چهار راس سفید یک رنگ جاودانی که از آبشخور مینوی خورشید یابند می کشند سم های آنها از زروسیم پوشیده است بیوغ و لگام و ستام آنها از فلز گرانبها است - مهر به گردونه اش اسبهای سفید بسته شده و با چرخ های زرین کشیده می شود - در گردونه مهر هزار کمان خوب ساخته شده نهاده و بسیاری از این کمانها به سه زه گوزن آراسته است آنچنان خوب ساخته شده که به تندی نیروی اندیشه پران و به تندی نیروی اندیشه بسوی نابکاران روان گردد - هزار تیر به پر کرکس در نشانده با ناوک زرین و با سوارهای از استخوان ساخته شده - هزار تیر تیغه تیز ، هزار تبر زرین با دوتیغه فولادین ،

بقیه از صفحه ۳

هزار خنجر دوسره ، هزار گرز آهنین در گردونه مهر نهاده شده که به تندی نیروی اندیشه بسوی نابکاران و پیمان شکنان روان گردد .

حاجی و مشکل گشای دلیران و پاکان و وفاداران :

آن ایزد مینوی و بخشنده فروشکوه به همه مرزوبوم در آید و به آنان که پاک نهادودین آگاهند پیروزی دهد - جنگاوران ایران در پهنه کارزار از او پیروزی درخواست کنند ، او است پشت و پناه دلیران راست کردار - مهر پیروزی را از آن کس دادند که با منش نیک و دل پاک به او نماز برد - مهر به کشورهای ایران خان و مان به آراستش و آسایش بخشد - مهر به کسی که پیمان نشکند آسایش تندر رودد - جنگاوران سوار بر اسب های خویش به او درود فرستند و یاوری او را خواستار شوند - کس که به او قسم فرستد اگر به مهر گله کند بانگ گله اش تا به ستارگان زبریست رسد و به گرداگرد زمین پیچد و هفت کشور گیتی را فرا گیرد - مهر است که گله ورمه بخشد و شهر یاری بخشد و فرزند نیکی بخشد و زندگی خوش و رستگاری بخشد و بخشایش هستی بخشد - در میان چالاکان چالاک ترین ، در میان وفاشناسان وفاشناس ترین ، در میان دلیران دلیرترین ، در میان زبان آوران زبان آورترین ، در میان گشای دهندگان گشای دهندترین است - به کسی که مهر توانا و از همه چیز آگاه و فریفته نشدنی و دارنده ده هزار پاسبان روی کند به او تیر و تیر دشمن کار ساز نگردد کسی که دروغ نگفته و پیمان نشکسته مهر او را از تنگنا برهانند و از گزند برکنار دارند - مهر توانا است که مردمان را بی نیاز سازد .

رفتار مهر با دشمنان دین و مرزوبوم و پاکان و وفاداران و دروغ گویان :

مهر بدکنشان را از پیش ، رشن فرشته دادگستری آنانرا از بی بهراس افکند - سروش پاک به همراهی فرشتگان دیگر رده های دشمن را از هم بپاشد پس آنگاه مهر آنانرا به خاک اندر افکند ، پنجاه ها ، صدها ، صدهزارها ، هزارها ، ده هزارها ، ده هزارها صدهزارها .

مهر در صف سپاه دشمن دست پیمان شکنان را از پیشست بیند و چشمهای آنانرا نابینا و گوشهای آنانرا ناشنوا کند و پاهای آنانرا از پایداری براندازد - اگر مرد فریفتار و بدکرداری از بی کارزار به میدان در آید مهر چست و چالاک گردونه تندروی خویش به تکان پودر آورد و سروش پاک و توانا و پیک ایزدی آن نابکار را خواه در صف جنگ خواه در مبارزه تن به تن از پا در آورند - هیچ یکر را از خرد و بزرگی یا رای آن نیست که مهر با دروغ بفریبند - مهر بیم و هراس به دل دروغ گویان بیفکند و زور از زبان و تیرواز پاهای آنان دور بردارد و از چشمهای آنان بینا نشی و از گوشهای آنان شنوای برباید - مهر است که سرزو بوم دشمن را از راه راستی بهره کند و فرشته ایزدی از آن برگردد . مهر پیکار برانگیزد و در جنگ پایبندی بخشد و رده سپاه دشمن از هم بپاشد - رزم آوران آنانرا پراکنده و پربشان کند - دل لشکر خونخوار را بلرزاند - کاشانه و دودمان سهمگین دروغ پرستان و پیمان شکنان را براندازد - مهر سرهای کسانی را که دروغ گفتند و پیمان شکستند از کالبد آنان جدا کرده چون گوی پرتاب کند - مهر آزرده و خشمگین دروغ گویان را براندازد و دودمان و دیده و کشور آنانرا تباہ و ویران سازد - مهر به دست های بلند خویش پیمان شکن را گرفتار کند و گرچه او درخا ورهند باشد ، او را براندازد گرچه در باختر باشد یا در دهنه رود ارنک یا در مرکز زمین بسربرد .

عجز دشمن در برابر مهر :

کسانی که مهر را از نابکاری خویش ناخشنود کنند هنگام کارزار تیرهای به بر عقاب آراسته آنها هر چند از کمان خوب کشیده شود و تند و چست پرواز بگیرد به نشان نرسد و

نیزه های سرتیز آنان با دسته بلند هر چند که از نیروی بازوان خوب انداخته شود به نشان نرسد . سنگ های فلاخن آنان که با زور پینچه ها شده به آماجگاه فرود نیاید شمشیرهای آخته آنان برهما وردان نرسد . گرزهای خوب پرتاب شده برهما وردان فرود نیاید ، اسب های پیمان شکنان زیر بار سوار خویش خیره سری کنند از جای گام بیرون نگذارند و اگر بگذارد رند چندان پیش نروند ، نیزه ای که دشمن بدگوی به مهر به سوی هما وارد خود پرتاب کند به عقب برگردد ، نیزه دشمن زشت گفتار هر چند خوب پرتاب شود به هما وارد نرسد و اگر برسد زیان نیاورد - فرشته با آن نیستزه را برگرداند .

دعا و نیایش خطاب به مهر :

مهر امی ستا میم که برگردونه اش سوار و در حرکت است - مهر رامی ستا میم که در راه روشن در گردش است - مهر را که از گفتار راستین برخوردار است می ستا میم - ای مهر دلورا زتو خواستاریم که ما را توانگر و نیرومند و پیروز و رستگار و از بخشایش راستی برخوردار و نیاورد از آدامش و آگاه و هشیار سازی تا ما شاد و خوش به همه هما وردان دست یابیم و بدخواهان را شکست دهیم و دشمنان و نابکاران را براندازیم - بشود که تو ای مهر به اسب های ما نیروبخشی و ما را تندرست بداری تا دشمنان را از دور تو انیم دید و آسیب آنانرا از خود راندن و بدخواهان را به یک زنش درهم شکستن - بشود در آن روزی که از تا زیانه دشمنان آوا برخیزد و از نیسی اسب ها خروش بر آید و از زه کمان ها تیرهای تیز بدرود اهورا مزدا و مهر به یاری ما آیند تا هما وردان بدانندیش را شکست دهیم .

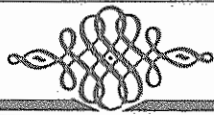
بطوری که در بالا گفته شد یشت سیزدهم ضمن اشاره به تجدید ظهور میترا در دوران یشتها نقش جدیدی برای او قائل شد به این معنی که او را همدوش زرتشت و در حقیقت مجری نقش او معرفی کرد و حال آنکه در گاتها اثری از همبستگی زرتشت با میترا وجود نداشت . اکنون با دقت در مضامین یشت دهم نقش جدید میترا آشکار می شود و معلوم می گردد که وظایفی که در دوره باستانی متعلق به سردیفا زخدا یا رودر زمان زرتشت تعلق به شخص او داشت اینک منتقل به مهر شده است . مهر در عین حال هم فاضل نظام عالم است هم موکل بر امور جنگی هم با روکننده زمین . اکنون با توجه به اینکه مهر یشت نقش مهر را با یک چنین جامعیت وصف می کند و نامی از زرتشت نمی برد می گوید اهورا مزدا او را همانند خود درخور ستایش آفرید (قطعه ۱) و جایگاهش را خود در بالای کوه قرار داد (قطعه ۵۱) و تصریح می کند که جنگاوران هنگام طلب یاری از جفت اهورا مزدا و مهر پیاد می کنند (قطعه ۱۱۴) این سؤال پیش می آید که از این پس رابطه کیش مهر با کیش زرتشتی چیست و آیا این عبارت یشت سیزدهم که " از این پس " (یعنی بعد از ظهور زرتشت با چهره آسمانی) " میترا ... بر همه کشورهای حکومت و سرکشی ها را دفع می کند " تحقق نیافته است و به عبارت دیگر آیا به صورت جا نشین زرتشت جلوه نمی کند؟ این سؤال از جانب محققان مطرح شده است . از جمله دکتر وحیدی در کتاب " لغزش های در شناخت کیش زرتشت " می گوید : " یکی از پیچیدگی های کیش زرتشتی آمیختگی این کیش است با کیش مهری و پیچیدگی اینست که آیا کیش زرتشتی جدا از کیش مهر است و یا با آن آمیخته است " اما از توضیحی که ما میرده می دهد جواب صریحی به این سؤال استنباط نمی شود . ظاهراً " مفسران دیگری (که نگارنده دسترسی به آثار آنها ندارد) چنین نتیجه گرفته اند که کیش مهری را باید از کیش زرتشتی جدا دانست اما در مسلم اینست که دین زرتشتی مهر را در ردیف ایزدان یا فرشتگان بشمار می آورد .

(دنباله مطلب در شماره آینده)

بغش گرفته حالی می کنند که هر چه می کشند از همبستگی " زجاجه پستانی بلند است " که نورالله را بساز می تابدمی بیند چه حسابی روی دست خورده است . خمینی همان خمینی است ، هم او که به القاب و انساب علوی و دادا و دی و سلیمانی ، روح پرواز میکرد و دلش غنچ میزد ... اما چه کند که مخلوق او عین فلاکت و پلیدی از آب در آمد ... چه کند که جوع جهانخواهی و امپراطوری سربه نکبست و ادبار کشید پس چه کند اگر دست و پائی نزنند تا صبحی نامطمئن بشامی نامطمئن شود . خمینی همان خمینی است ، اما خمینیسیم در لجنزار غرق می شود .

امام و تلخی واقعیتها

امامی که با چنان نخوت فرعونی ، دستها را برای بوسه و پاها را برای سجده چاکران شریعت پناه خود پیش می آورد و در برابر آن چالوسی های کریمه و شرم آور ، از عمق نگاهش شعله های اشتیاق سرمی کشید ، زیر تاثیر چه جساد و چه داروئی دیگر تملق در مذاق او مزه نمی کند و چه پیش آمده است که فرمان می دهد : " عکس های مرا بردارید و اگر کسی از شما سؤال کرد بگوئید فلانی گفته است " هیچ واقعه ای بر " تولد دوباره امام " و هبوط ارواح



مروری در تاریخ

انقلاب مشروطیت ایران

محمدعلی شاه امیرمفخم بختیاری را با اردوئی از بختیاری ها به مقابله با سردار اسعد مآورد. امیرمفخم در ارتفات حسن آباد موضع گرفت و توپخانه‌های متعددی مستقر کرد.

سردار اسعدکوشید که امیرمفخم را از جنگ وجدال منصرف کند ولی گفتگوهایش با او حاصلی نداد. در نتیجه برای اینکه با اردوی امیرمفخم برخورد نکند، به رباط کریم رفت که دو اردو، یعنی اردوی بختیاری و اردوی ملیون گیلان، به هم ملحق شوند و متفقا "از راه شمال به طرف تهران بروند. اردوی سردار اسعد عاقبت به اردوی سپهدار که پس از جنگ های پیروزمندهای با قشورای دولتی در کرج و علیشاه عوض، به نزدیکی تهران رسیده بودند، ملحق شد. روز ۳ تیرماه پیشروی به طرف تهران را دنبال کردند. امیرمفخم بختیاری با اردوی خود به مقابله مجاهدان شتافت. چون زدو خورد بطول انجامید و بیم آن می رفت که محمدعلی شاه مواضع دفاعی تهران را بیشتر تقویت کند، سرداران ملی شبانه اردوی دولتی را دور زدند.

دروازه های تهران به توپ مجهز شده بودند و نیروهای دولتی همه راههای راه را که حدس میزدند قوای ملیون از آنجا به تهران حمله کنند سنگربندی کرده بودند.

در این میان سفارتخانه های انگلیس و روس بختیاری با زداشتن ملیون از ورود به تهران در تلاش بودند. ضمنا "محمدعلی شاه برای اینکه نیروهای ملیون نتوانند پایتخت را تصرف کنند، با هشت هزار قشون مجهز و توپخانه سنگین و هزاران الواط و اراذل شهر، تهران را به دژ مستحکم مبدل کرده بود.

فتح تهران

عاقبت نیروهای ملی روز ۲۲ تیرماه ۱۲۸۸ دروازه بهجت آباد را گشودند و از آن طریق وارد تهران شدند. بهارستان و محلات شمالی را تصرف کردند و چون عمارت سپهدار و ویران بود و اطاق ها دروینجره نداشت مسجد سرباز خانه ها را در دست داشتند همچنان مقاومت میکردند و محمدعلی شاه که به سلطنت آباد رفته بود، سه هزار سرباز و شانزده عراده توپ آنجا متمرکز کرده و قصد مقاومت داشت.

جنگ زدو خورد در شهر سه روز ادامه یافت و روز ۲۵ تیرماه محمدعلی شاه به سفارت روس پناهنده شد و خود را تحت حمایت روسیه قرارداد. امیربها در جنگ و سایر درباریان نیز به او تاءسی کردند.

پس از پناهنده شدن شاه به سفارت روس لیاخوف و قزاقان نیز، با شفاعت نماینده سفارتین روس و انگلیس تاءمین گرفته و تسلیم شدند. لیاخوف در مسجد سپهدار شمشیر خود را تسلیم سرداران ملی کرد.

پرچم ملی بالای عمارت ویرانه مجلس شورای ملی و ساختمان های دولتی بالا رفت و شهریک پارچه شادی و شادمانی شد.

ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۲۶ تیرماه مجلس مهمی به نام "مجلس عالی" مرکب از حدود پانصد نفر، تشکیل شد. شرکت کنندگان در این مجلس وکلای دوره اول مجلس شورای ملی - سرداران قشون ملی - عده ای از وزیبران - شاهزادگان و اعیان و اشراف مشروطه خواه و تجار و اصناف بودند.

این مجلس در میان شادی و هلهله هزاران نفر، کسه برای اطلاع از تصمیم آن اجتماع کرده بودند و افتتاح شد. پس از ایراد چند خطابه، چون اتخاذ تصمیم در باب مجلس پانصد نفری ممکن نبود، کمیسیونی برای تهیه لایحه خلع محمدعلی شاه تشکیل شد.

خلع شاه

روز بعد لایحه کمیسیون بشرح زیر در مجلس عالی در میان طوفانی از احساسات تصویب شد:

" چون احوال و اوضاع حاضره مملکت ایران معین و مسلم نمود که اعاده نظم و امنیت و استقرار حقوق و اطمینان

قلوب ملت بدون تغییر سلطنت مقدور نخواهد بود و پادشاه سابق انزجار طبایع را در حق خود بدرجه کمال یافته و در سفارت محترم دولت بیه روس به حمایت دولتین فحیمترین انگلیس و روس پناهنده شده با لطف شخص خود را از تخت و تاج ایران بی نصیب و مستعفی نموده علیهذا در غیاب مجلسین سنا و شورای ملی مجلس عالی فوق العاده بر حسب ضرورت فوری روز جمعه ۲۷ جمادی الاخر ۱۳۲۷ در تهران در عمارت بهارستان تشکیل یافت و علیحضرت قویشوکست اقدس سلطان احمد میرزا ولیعهد دولت علیه را به سمت شاهنشاهی ایران منصوب و نیابت سلطنت را عجلتاً به حضرت مستطاب اشرف عبدالملک تفویض نمود که بعد از تشکیل پارلمان بنا به ماده ۳۸ قانون اساسی در باب نیابت سلطنت موافق مقتضیات وقت قرار قطعی داده شود.

لایحه بلافاصله چاپ شد و به وسیله تلگراف به شهرستانها مخابره گردید و با اطلاع سفرای خارجه مقیم تهران رسید. ضمنا "مجلس عالی برای برقراری نظم و امنیت و رسیدگی به امور مملکتی سپهدار رشکابنی را به سمت وزیر جنگ و سردار اسعد بختیاری را به وزارت داخله منصوب کرد.

مجلس عالی خلع محمدعلی شاه را طی نامه ای به اطلاع او رسانید. دوازده به دعوت مجلس عالی کلیه آزادیخواهان در آرمگاه شهدای راه آزادی، میرزا جها نگیرخان ملک المتکلمین و سایر شهدا حضور یافتند و نسبت به آنها ادای احترام کردند.

همان روز برای تکمیل هیئت دولت اشخاص زیر، از طرف مجلس عالی به وزارت برگزیده شدند:

ناصرالملک، خارجه - مستوفی الممالک، مالییه - فرمانفرما، عدلیه - سردار منصور، پست و تلگراف - موشق الدوله، دربار - صنیع الدوله، معارف - ضمنا " یفرم خان ارمنی به ریاست تنظیم کل (شهربانی) - صمصام السلطنه به حکومت اصفهان - مخیر السلطنه به حکومت آذربایجان منصوب شدند.

در اینجا باید یادآوری کرد که عین الدوله - برخلاف اکثر رجال مستبد و درباریان فاسد که پس از فتح تهران در یکی از سفارتخانه های بیگانه پناهنده و متحصن شدند - با تفاق چند نفر از بستگانش، پیاده، از میان گروه های مجاهدان مسلح گذشت و خود را به بهارستان رساند به تالاری که سرداران ملی و سران مشروطه جمع بودند وارد شد و اظهار داشت: من می توانم برای حفظ جانم در یکی از سفارتخانه ها متحصن بشوم ولی این سنگ را قبول نکردم، آمده ام خود را تسلیم ملت نمایم. سرداران ملی او را با احترام پذیرفتند و تا زنده بگذرد بی روی نرسید.

در این ایام ستارخان و باقرخان که در قنصلگری عثمانی متحصن بودند، ضمن تلگرافی به سپهدار اعظم اطلاع دادند که روس ها به دولت عثمانی فشار آورده اند که آنها را از قنصلگری اخراج و یا به سلامت تسلیم اعزام نماید. سپهدار جواب داد که در صورت تمایل میتوانستند به تهران بیایند.

از طرفی چند نفر به نمایندگی از طرف مجلس عالی به سفارت روس رفتند و لایحه انتخاب سلطان احمد میرزا ولیعهد به سلطنت را، به او تقدیم کردند.

احمد میرزا که آن موقع طفل بود و نمی خواست از پدر و مادرش جدا شود، اشک ریزان همراه نمایندگان مجلس عالی به سلطنت آباد رفت و از آنجا در معیت سران ملیون در میان استقبال مردم به کاخ سلطنتی وارد شد.

مجلس دوم

مجلس عالی بلافاصله به تدارک انتخابات مجلس شورای ملی پرداخت.

در این روزها مفاخر الملک، حاکم تهران و آجودان باشی و صنیع حضرت در دادگاه انقلابی محاکمه و به اتهام ضرب و جرح و قتل ملیون به اعدام محکوم و به دار آویخته شدند. همچنین میرهاشم، که در تبریز مرتکب جنایت های بسیار شده بود محکوم و اعدام شد.

از طرفی چون اداره امور مملکتی از طرف مجلس عالی که مرکب از پانصد نفر بود، مشکل می نمود، بنا به پیشنهاد سرداران و رهبران ملی، تصمیم گرفته شد که مجلس عالی منحل شود و بجای آن یک هیئت مدییره، تا انتخاب مجلس شورای ملی زمامدار مملکت باشد. پیشنهاد به اتفاق آراء در مجلس عالی تصویب شد و یک هیئت مدییره ۱۲ نفری جانشین آن گردید:

سپهدار اعظم - سردار اسعد - صنیع الدوله - تقی زاده - و شوق الدوله - حکیم الملک - مستشار الدوله - سردار محیی - میرزا سلیمان خان - حاجی سید نصرالله تقوی -

حسینقلی خان نواب - میرزا محمدعلیخان تربیت . روز ۲۱ تیر شیخ فضل الله نوری دستگیر شد و سپس از محاکمه در دادگاه انقلابی به اعدام محکوم و حکم در میدان توپخانه اجرا شد.

روز ۳۰ مرداد به تقاضای عبدالملک، نایب السلطنه، هیئت مدیره از اعضای مجلس عالی دعوت کرد که به انتخاب ولیعهد مبادرت کنند. مجلس عالی محمدحسن میرزا، برادر احمدشاه، را بر طبق اصول ۳۶ و ۳۷ متمم قانون اساسی به ولیعهدی انتخاب کرد.

محمدعلی شاه کوشش بسیار کرد که در ایران بماند ولی هیئت مدیره که ماندن او را در ایران موجب بروز فتنه و فساد میدانست، زیر بار نرفت. عاقبت شاه مظلوم روز ۱۸ شهریور ۱۲۸۸، زیر نظارت نمایندگان روس و انگلیس، با تفاق چهل نفر اعضاء خانواده و همراهان خود از سفارت خارجه شویروسیه - شهر اودسا - عزیمت کرد.

عمارت بهارستان که در موقع بمباران مجلس ویران شده بود، زیر نظر ارباب کیخسرو و بدست شیخ حسن معمار - که از مشروطه خواهان بنام بود و در جنگ سه روزه فداکاری بسیار کرده بود - تعمیر و آماده شد.

روز ۲۲ آبان ۱۲۸۸ مجلس دوم بوسیله سلطان احمدشاه افتتاح گردید. مجلس نسبت به شاه که از طرف نمایندگان ملت برگزیده و منصوب شده بود، ادای احترام کرد.

نطق شاه به وسیله سپهدار اعظم خوانده شد و روز بعد در اولین جلسه، مؤتمن الملک پیرنیا به ریاست انتخاب گردید.

مجلس عبدالملک نایب السلطنه موقت را به اکثریت قریب به اتفاق به نیابت سلطنت انتخاب کرد.

سپهدار و سردار اسعد مایل بودند که از کنار بروند، ولی مجلس نپذیرفت و سپهدار را به سمت ریاست دولت انتخاب کرد و او کابینه خود را به شرح زیر تشکیل داد:

سپهدار، رئیس الوزراء و وزیر جنگ - سردار اسعد، داخله، صنیع الدوله، معارف و شوق الدوله، مالییه - مشیرالدوله، عدلیه - علاء السلطنه، خارجه - سردار منصور پست و تلگراف - مستوفی الممالک دربار.

پایان سخن

از آنجا که ما - از آغاز - پایان استبداد و صغیر و افتتاح مجلس دوم را حد این مرور تاریخی قرار داده بودیم، سخن را در اینجا قطع می کنیم. ولی تذکراتی نکته ضروری است که آنچه در این مختصر نرفت، در واقع یا ذکر کردی فهرست وار و ناقص از وقایع عمده بزرگترین جنبش ملی ایران است و حق مطلب بهیچوجه ادا نشده است. امید ما این بوده و هست که این یادآوری، شور و شوقی به دانستن در جوانان ایجاد کند و این شور و شوق آنان، اهل تخصص را به حرکتی در جهت تدوین یک تاریخ کامل و دقیق مشروطیت ایران - که فاقد آن هستیم - وادارد.

این واقعیتی تلخ است که ما یک تاریخ مشروطیت ایران نداریم. آنچه زیر این عنوان تا امروز منتشر شده است وقایع نگاری های ناقصی بوده و به وسیله کسانسی انجام گرفته است که غالباً " بدون صلاحیت تاریخی نویسی و فقط به سائقه ذوق و علاقه خود دست به این کار زده اند. گذشته از این که آثارشان خالی از حجب و بیخوشی شخصی نیست، در سالیانی به چندین مهمی اقدام کرده اند که مشروطیت نه تنها خریداری نداشت، بلکه مصلحت وقت، تخفیف و تحقیر آن را ایجاب می کرد.

بهر حال ما، امیدواریم در آینده موفق شویم، در حد امکان، طی مقالاتی، قهرمانان صاحب نام یا ناشناخته انقلاب مشروطیت ایران و خدمات و فداکاری های آنان را به نسل جوان معرفی کنیم.

منابع و ماخذ:

- ۱ - تاریخ مشروطه ایران - نوشته احمد کسروی
- ۲ - تاریخ بیداری ایرانیا - نوشته ناظم الاسلام کرمانی
- ۳ - ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران - فریدون آدمیت
- ۴ - حیات یحیی - حاجی میرزا یحیی دولت آبادی
- ۵ - خاطرات و خطرات - حاجی مخیر السلطنه هدایت
- ۶ - تاریخ استقرار مشروطیت در ایران (مجموعه اسناد محرمانه وزارت امور خارجه انگلستان) - استخراج و تهیه حسن معاصر.
- ۷ - تاریخ مشروطیت ایران، دکتر مهدی ملکزاده
- ۸ - شرح زندگی من، عبدالله مستوفی